

نیز موجب از یاد او نشود و محبت است و میگفت عایشه در انظار فضل و موافقت خود بر رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم که آنحضرت صلعم نماز میگذازد من پیش نماز وی مضطرب می بودم و این مختص من
 بود و این در نماز شب بود که حضرت بر میخواست عایشه در بعضی خواب خود افتاده بود و وقت سحر
 پای مبارک یا سه شریف وی بباران عایشه رضی الله عنها میرسد و این مستلزم آن نیست که وجه
 و استقبال عایشه نماز میگذازد بلکه جانب پاهای او که در دست است آنحضرت علیه السلام
 منقعه بود اگر چه ظاهر فقط حدیث است که در اینجا واقع شده این است که و اما معترض من یدی رسول باشد
 مثل بجزایزه و اگر این باشد فضل دیگری است و اگر این چنین نباشد با اعتبار اختصاص اینحال اجاب
 رضی الله عنها مورث فضل اوست و اختصاص اینمغنی است که وقوع آن اتفاقاً در خانه عایشه بود
 که نسبت او بود و نه باین معنی که بوی جائز بود و نه بزنی دیگری بود و بوی نیز جائز بود و در آخر حدیث
 آمده است که حضرت دست مبارک خود را پاهای من می خلائند در عایشه میکشید پاهای خود گو یا سوره گاه
 نزد یک پاهای بود چون آنحضرت بعد از سجده بر سجده است عایشه بلند پاهای او را میکشید و این بجهت غلبه خواب
 یا بجهت دیگر بود و الله اعلم و عذر این میگرد که در آنوقت چسبند در خانه نبود و علمای خفیه را در حدیث
 دلیل است بر عدم انتقاض وضو بوسه گرفته بر دیگر فضل عایشه رضی الله عنها این بود که میگفت
 من و او یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در یک طرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر را
 نمی آورد و واقع نمی شد و مشکات از معاذ و در وی از عایشه آورده که میگفت غسل میکردم و من و رسول
 صلی الله علیه و سلم از آنرا واحد که میان من و وی بود پس پیشی او شتابی میکرد آنحضرت مرا در گرفتن
 تا آنکه میگفتم من بگذار برای من یعنی بگذار که من هم آب گیرم و حال آنکه آنحضرت و عایشه هر دو جنب
 بودند و این نیز ولالت بر کمال آبی و در اختلاط و الفت وارد دیگر آنکه در جامه خواب هیچ زن و حتی بچه
 نمی آمد الا در جامه خواب من و درین کمال فضل و فایده امتیاز و فریت است هر صد تفرقه را که حاجت
 شرح و بیان ندارد و وجه انوار و سراسر پوی سراسر میگردن باشند و حدیث صحیح آمده که ام سلمه
 در باب عایشه منحنی گفت با وی فرمود مرا در باب عایشه از آن کن بدترستی که وحی در جامه خواب هیچ زن
 بر من نمی آمد الا عایشه ام سلمه گفت اتوب الی الله تعلق من از آنک یار رسول الله و با قاطعه و در آن
 گفت تو دوست میداری آنچه من دوست دارم گفت فاطمه بی یار رسول الله دوست میدارم

فرمود پس دوست دار عایشه شما احادیث بسیار درین باب وارو شده است دیگر میگفت که آنحضرت
 صبح زنی آنحو است که پرده را در راه خدا هرت کرده باشد غیر از من و تشا این فضیلت است فضل
 پدر شریف وی رضی الله عنه که در دو خانه وی چهار صیابی بود و اگر این ماینیز راجع بفضل خویش سازد
 می اسند و دیگر آنکه میگفت بر اوست من از آسمان نازل شد اشارت کرد و بقصه بر اوست دی الزناک دی
 که از جانب منافقان سر بر زده بود و وحی سبحانه بهشده آیت در تبریه ساخت عزت وی او دم بود
 جماعه که در آن داخل بودند فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیت من ترفیع یافت و در روز نوبت نما
 وفات یافت مدوح مظهر آنحضرت را قبض کردند و حالیکه میان سینه و ششش من بود و در حجره من خواب
 نشست و از چهار بن یا سر رضی الله عنها منقول است که شنیدم روی را که در باب عایشه سخن نا پسندید
 می گفت چهار بادی گفت ایست مقبوحا بنوحا اتقع فی حبیبه رسول الله صلی الله علیه و سلم بود عایشه رضی
 الله عنها که بازی میکرد با دختران چون آنسر و نزد وی آمدی دختران از شرم و همت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بیرون میرفتند حضرت از عقب ایشان بجانب من باز میرانند تا با من بازی میکرد و در هم بازی
 رضی الله عنها می آزد که گفت آمد غمخیز خدا صلی الله علیه و سلم روزی بر من و من بعبت های خود را در کتاف
 صفحانه نهادم بودم و پرده بران فروخته بادی ازید و گوشه پرده را برداشته و بعبت با نبود آنحضرت نشسته بود
 صلی الله علیه و سلم اینها چیست گفتم دختران من یعنی بعبت های من اند در میان آن اسپیدی دید که دو بازو
 بران بود از زرقها فرمود این چیست گفتم این اسپیدی است گفت این چیست گفتم دو بازوی او است فرمود
 اسپید را بازو میباشند گفتم مگر شنیده که سلیمان علیه السلام را اسپان بود که مر آنهارا اجمعه بود
 حضرت تبسمی فرمود چند آنکه دندانهای نو اجدوی بنمود عایشه رضی الله عنها با آنحضرت قدرت سخن و
 جمال بخت بسیار بود از جهت فهم و ادراک که داشت و قرنی و جنتی که در میان بود چنانکه یکباری آنحضرت فرمود
 من جو سب عاب گفتم کسیکه حساب کرده شد عذاب کرده شد عایشه گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید
 فسوف یحاسب حسابا یسر او چون حساب میر باشد عذاب برای چه بود حضرت در جواب آن فرمود
 ان عرض است حساب نیست و مراد منا قشده و حساب است و بار دیگر فرمود آنحضرت کسیکه دوست دارد
 تقای خدا تراد دست دارد و خدا تعالی تقای او را و کسیکه دشمن دارد و تقای خدا تراد دشمن دارد و خدا تعالی
 تقای او را هر دو تقامت داشته اند گفت عایشه مگر چه میداریم یعنی بکرم نفس و طبیعت است راجع به

و

آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چنین نیست که توفیق خدا تعالی می باشد محبت موت هر کرا می خواند
از زندگان خود اگر چه قریب یا دور است باشد یکبار دیگر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نوبت شب
بیخ کی مگر چمت خدا و فضل وی گفت عایشه تونیز می در آئی در بهشت یا رسول الله مگر محبت خدا
فرمود آنحضرت نعم دینی آیم مگر که پوشد مرا خدا تعالی برست خود و یکباری گفت عایشه در حکایتی
که در میان ایشان گذشت شیطان تو برین دشت ترا گفت عایشه شیطان هم می باشد آدمی را فرمود هر
آدمی را شیطان است قرین او گفت عایشه رضی الله عنها ترا هم هست یا رسول الله فرمود نعم ولیکن
شیطان من مطیع من شد و مسلمان گشت و بود عایشه را رضی الله عنها ناز و نیازی که در میان محبتان
محبوبان می باشد و میگفت هر چه میخواست منقول است از وی رضی الله عنها که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم من نمیدانم ای عایشه که تو از من گاهی مستنود می و گاهی در شمی گفتم یا رسول الله
از گامیدانی تو این را فرمود چون شنود دید باشی سوگند میخوری میگوئی لا ورب محمد و چون شنید
میباشی میگوئی لا ورب ابراهیم گفتم آری این چنین است یا رسول الله ولیک ما اهل الاسک جد
نیکیم و ترک نمیدیم گرام ترا یعنی در حالت نشتم نام ترا می گویم بکن فانت تو یاد تو در جان من و جان من
مستغرق محبت تست و در محبت تغیر راه نمی یابد و هم از وی منقول است که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم با من ای عایشه اگر می خواهی که در بهشت بمن ملحق شوی باید که در دنیا مقلد از او
را کنی ترا کفایت کند هیچ جامه را که نشتری تا نانی که بران وصله غنی و رقه ندوزی و روایتی آنکه
گفت عایشه آنحضرت دعا کن یا رسول الله تا خداوند تعالی مرا در بهشت از ازواج تو گرداند فرمود
اگر اخیرت را میخوای برای فردا قوت ذخیره ساز جامه را بپندار تا وصله بران زنی و عایشه رضی الله
عنها نصیحت و محبت آنحضرت را در ایشان قرار فرستد بجائی رسید که هرگز ذخیره نکرد و از عروقه بن الزبیر
مروی است که گفت دیدم عایشه را که هفتاد هزار در هم در راه خدای تصدق نموده و گوشه پیرانه
خود وصله زده بود و یکباری عبد الله بن الزبیر برای وی صد هزار در هم فرستاد پس اتفاق کرد و
همان روز آن همه را با قارب و فقر اقسمت نمود و در آن روز روز بود و باقی نماند از آن چیزی
برای نان خویشش جاریه گفت اگر بیکدم گوشتی برای نان بخردی چسبی شد گفت یا دنیا بد
اگر بیا میداوی میگردم آنرا در روایت وی رضی الله عنها در کتب معتبره دو هزار و دویست و هشتاد

است از آنکه متفق علیه صد و هفتاد و چهار و افراد بخاری پنجاه و چهار و افراد مسلم شخصیت بوخت و تخته
 در ساگر کتب و خلق کثیر از صیبه و با حسن از وی روایت کرده اند و در وقت وفات میگفت کاشکی
 من درخت بودم که مرا بریزند کاشکی من کلوخی بودم کاشکی من چنان بودم که از من کسی یاد
 نگردی کاشکی من مخلوق نشدم سبحان الله اینچه شکسته و ثیا از توابع است و آنحضرت پیر بزرگوار که
 وی افضل است از منین میگفت او چه گوید میگویی که مقرران بشران اگر چه با سورا و بشه از لیسکن
 خون نگاهداری باقی است آورده اند که چون عایشه نقل کرد فریاد از خانه وی برآمد مسلم که کنیز خود را
 فرستاد تا از وی خبر بگیرد کنیزک باز آمد و خبر وفات رسانید مسلم رضی الله عنهما گریان شده گفت
 رحمت حق تعالی با او برسد و در شترن آدمیان بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه خود آورده اند
 مردی از عایشه سوال کرد کی و اتم که من نسیم گفتم چون بهائی که تو بدی مرد گفت پس کی و اتم که
 بدم گفتم چون وانی که نیکی و گفتم همیشه میگویند در بهشت را کشاده میشود و برای شما گفته شد
 میگویند چه وجه بگویم گفتم بزرگی و تشنگی و گویند نوتی درس قرآن می خواند باین آیت رسیده اند که
 ایسکم کتاب فیه ذکر کم افلا تعقلون پس پیوسته قرآن می خواند و در معانی آیات قرآنی مامل می نمود
 بانو تبتی گفت تحقیق حق تعالی مراد که وصف من در قرآن اطلاع داد گفتند که ام است آن گفت

این است که فرمود و آخر من اعترفوا انهم خلطوا اعلام الحی و آخر استیا حسی الله ان توب علیهم
 رضی الله عنهما است کنا و خداوند تعالی صدیق را در تو اضع او و انصاف وی و معرفت وی انحصار
 بنت عمر بن الخطاب ترشید عدو ویه مادر وی زینب بنت مطلقون اخت عثمان بن مطلقون سلام
 آوردند بجهت کرد و بود پیش آنحضرت که جنینس ضمیمه و فتح نون و سکون تکتابیه و بسین جمله
 بن خداوند جنینس از اهل بدر بود بجهت کرد و خصمه با وی و در جنینس بعد از واقعه بدر و لقبی بعد از
 غزوه احد چون بود شد خصمه ذکر کرد او را عمر عثمان پس اجابت کرد عثمان او را و در همین ایام
 رقیه دختر رسول که زوجه عثمان بود فوت کرده بود پس عمر نزد آنحضرت از عثمان تسکایت کرد و گفت
 خصمه با بروی عرض کردم قبول کن حضرت فرمود که خداوند تعالی زنی بهتر از تو بر عثمان و شوهری
 بهتر از عثمان بدختر تو داد و چه چنان شد حضرت خصمه انجو است و ام کلثوم را عثمان داد و در خصمه را
 بر او بگریز عرض کرد او بگریز چه جواب گفت و عمر ششم رفت پس خطبه کرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم

قصه

۵۱

پس نکاح کرد اور احمد با حضرت در سال سوم و قبولے در سال دوم از ہجرت و در صحیح البخاری از
 عبد اللہ بن عمر آورده کہ گفت چون بیوہ شدہ حفصہ بنت عمر از خنیس بن حذافہ سہمی و بود وی از انہما
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس وفات یافت بہر نیہ پس گفت عمر بن الخطاب آدم عثمان بن عفان را
 پس عرض کردم بروی حفصہ را پس گفت عثمان بگذار مرا تا فکر سے تو مایں در کار خود کنم پس توقف کردم چند
 پستہ طاقات کرد عثمان و گفت چنین روی منورہ است کہ تزویج کنم چند روزی پس گفت عمر طاقات کردم
 ابابکر صدیق را و گفتم اگر خواہی تو تزویج کنم ترا حفصہ را پس خاموشی گزید ابوبکر و جواب نداد مرا چیزی پس
 ہجتم رفتہ بروی زیادہ از آنکہ شکمین شدہ بودم بر عثمان پس درنگ نمودم چند شب پس خطبہ کرد اور
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس نکاح کردم اورا حضرت پس طاقات کردم ابوبکر و گفت شاید شکم
 شدی بر من بگامی کہ عرض کردی بر من حفصہ را و جواب ندادم ترا گفت نعم شکمین شدہم گفت من
 نکردم از جواب تو در اینہ عرض کردی بر من مگر آنکہ میدہستم من کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 یاد کردہ است اورا یعنی حفصہ را و فاش نکردم سر رسول را و اگر قبول نکرد اورا رسول خدا قبول سنانہ
 من و روایت کردہ شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم طلاق داد حفصہ را ایک طلاق بر وی
 چون لندن خبر بمر رسید تمام گشت پس آمد جبرئیل وحی آورد کہ حکم الہی بر آنست کہ مراجعت کن حفصہ
 کہ وی عوامہ توامہ است و وی زوہبہ است در بہشت و ولادت حفصہ بیہج سال پیش از بعثت بود
 وفات سکنہ خمس و اربعین یا احدی و اربعین یا سبع و اربعین در زمان امارت معاویہ و بعضی در خلافت
 عثمان گفتہ اند و الاول اصح و انشد اعلم و عمروی شصت سال بود در وراثت و کتب متعددہ شصت
 حدیث است از آنکہ متفق علیہ چار و افزاؤ مسلم شش حدیث و پنجاہ دیگر در کتابہ ہر بیت از شیب بنت
 خنیس بن امارت الامالیہ العامریہ اورا ہر جا بیتہ ام المکین میگفتند کہ مسکینان را طعام میداد و شفقت
 می نمود بر ایشان و بود وی نخست در تحت عبد اللہ بن جش پس شہید شد وی در روز احد و بعضی گفتہ اند
 تحت عبیدہ بن الحارث بن عبد المطلب ابن عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود پس شہید شد
 عبیدہ روز بدر و بعضی گفتہ اند اول زن طفیل بن الحارث بن عبد المطلب بود پس طلاقش داد
 و ہر اورا عبیدہ بن الحارث ویرا زن کرد و قولے آنکہ عبد اللہ بن جش سہمی ویرا ہنواست و بعضی
 اہل سیرت ترجیح این قول کرده اند کہ زانی روضۃ الاجاب و در مؤلفہ بگفتہ اول اصح و در تہجد

این حدیث صحیح است

در رمضان سال سوم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم او را در نکاح خود آورد پس نماز تیره آنحضرت
 نمازنگی وفات کرد و حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی دو سه ماه و بعضی شش ماه گفته و بیست ماه گفته
 اند که در فی المواب عن الفضائل و وفات یافت در ربیع الآخر سنه اربع و وفات کرده شد و قبض
 و قبض قبده ایست که آنرا قبیه ازواج البنی میگویند رضی الله عنهم جمعین ام سلمه نام وی بند نبوت ابی
 از بنی مخزوم و بعضی دیگر گفته اند اول اصح و شهر نام ابوالدینه سهیل بن المغیره بن عبدالمد بن عمرو بن
 مخزوم است و نام مادر ام سلمه عا که بنت عامر بن ربیعہ کذا فی جامع و در و سبب نیز چنین گفته که
 بنت ابن عا که بنت عبدالمطلب پس آنچه در روضه الاحباب گفته عا که بنت عبدالمطلب محل
 نظر است و وی نخست زن ابوسلمه عبد بن الاسد بود که پسر عمه آنحضرت بره بنت عبدالمطلب
 است و بود وی از وی اول کسیکه هجرت کرد بسوی حبشه پس زانید برای وی چهار فرزند تزیین
 و زانید بعد از وی سلمه و عمرو و رثه و ازین چهار زنیب و عمر سبب آنحضرت شدند و در و بار بیست هجرت
 کردند و از حبشه معاودت نموده آنحضرت بمدینه آوردند و بجهت گفته اند که ام سلمه اول طعینه ایست که در
 مدینه را حاضر و ابوسلمه در حرب احد جرح یافت و بر شد انگاه او را الهیره فرستادند چون از آن سر
 باز آمد جرحش تازه شد و همدران جرح است وفات یافت سنه اربع و قبل سنه ثلث و بود ام سلمه
 نه شنیده بود از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود نیست هیچ مسلمانی که نزد او را مصیبتی
 پس بگوید اللهم اجر فی فی مصیبتی خداوند اجر ده مرا درین مصیبت من و اخلف لی و خلیفه گردان
 برای من یعنی بل او ده بهتر از آن که مصیبت زده شده ام بدان پس چون در ابوسلمه قیام نمودم
 باین عا و نفس من تنگی میکرد که بگویم بهتر از آن میگویم که از ابوسلمه بهتر که خواهد بود از مسلمانان
 اما چون آنحضرت فرمود چاره نماز خواندن آن و نیز از حضرت شنیده بودم که فرمود که چون پسر
 میت حاضر شود خیر خواهد بود در آن ساعت هر چه شامی خواهد بود لایکه آئین می گویند چون ابوسلمه
 وفات یافت بزود پیغمبر صلی الله علیه وسلم فتم و گفت تم یا رسول الله ابوسلمه وفات یافت و فرقی
 او بگویم فرمود بگو اللهم اخضر له وله و اعفی عنه حسنه پس بان دعا قیام نمودم حق تعالی عوضی تبارک
 ابوسلمه داد و آن رسول خدا بود صلی الله علیه وسلم چون ابوسلمه وفات یافت حضرت بخانا نام سلمه آمد
 و تعزیت نمود فرمود بار خدایا اندو ما و را تسکین ده و مصیبت او را خیر کن و عوضی بهتر بده

و چنان شد که آنحضرت دعا کرد و گفت ام سلمه پس فرستاد آنحضرت حاجب بن ابی طلحه بن خطبه
 که در او در روایت آمده که خطبه کرد و او را ابو بکر و عمر قبول کرده ام سلمه خطبه ایشان را چون آمد خطبه آنحضرت
 گفت حجاب بر رسول الله ولیکن من زنی ام کلان سال و فرزندان تنیم وارم و من غیرت بسیار دارم
 و تو زنان جمع میکنی آنحضرت فرمود عمر من بیشتر از عمر تست و تربیت یتیمان تو بر خدا و رسول خدا
 در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرزندان تو فرزندان من اند و آنکه گفتی غیرت بسیار
 دارم دعا کنم تا حق تعالی این معنی را از تو ببرد و بود تزویج او در شوال سال چهارم از هجرت بود و در
 اوتامی که بوده درم از زودوی آنرا جهات المؤمنین است در موت و فوات ام سلمه در سن شصت و شش
 و بعضی شصت و هفتاد و در زمان زید بن معاویه بعد از قتل امام حسین و الاصل اصح که از قبیل
 ولیکن موید قول ثانی است که روایت کرده است ترمذی از سلمی امه انصار گفت در آنکه ام سلمه
 دیدم او را دیگر گفتم چه چیز در گریه آورد ترا یا ام سلمه گفت دیدم الآن رسول خدا را در منام و بوی
 و بوی شریف وی خاک است و دیگر گفتم چه شده است ترا یا رسول الله گفت حاضر شدیم قتل
 حسین را که واقع شده است و ظاهر این حدیث آنست که وی در قتل امام حسین زنده بود و دیگر گویند
 که چون خبر قتل حسین بوی رسید بعثت کرد اهل عراق را که شتند او را و الله اعلم و دفن کرده شد
 ام سلمه در قبیع و نماز کرد و بروی ابو هریره و بعضی گفته اند سعید بن زید و عمرو بن اشتهاد و چهار سال
 و از اول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گروه بودند گروهی عایشه و حفصه و سوده و صفیه و گروهی
 ام سلمه و سایر زوجهات و ام سلمه سه دار این گروه بودند و گویند که چون ام سلمه نزد آنحضرت آمد زینب
 بنت خزیمه که در آن فوات یافته بود برای سخن ام سلمه تفرودشت و چون ام سلمه بآن در آمد خشم خروید
 که قدری جو داشت و در یکی سنگین و یکدیگر است اس قدری جو در آن آسیا انداخت طمس کرده عصبه
 ساخت و نزد آنحضرت آورد و طعام و لیمه ام سلمه این بود رضی الله عنها روایات ام سلمه رضی الله عنها
 در کتب متداوله سعید و هفتاد و هشت حدیث است از انجمه متفق علیه سیزده حدیث و افراد
 بخابری حدیث و افراد مسلم سیزده و باقی در سایر کتب مرویست زینب بنت جحش نام و
 اول بره بود آنحضرت آنرا تغیر داد و زینب از جهت ایهام ترکیب نفس یا کراست آنکه گویند از تزویج
 بر آید یا گویند در نجات بر نیست و کنیت او ام کلثوم و او را و عمه رسول خدا امیمه بنت عبدالمطلب بود

زینب بنت جحش

دووی نخست زن زید بن حارثه بود زید اورا طلاق داد و حضرت اورا بگو است جعل این حکایت
 این است و تفصیلاتش چنانکه در روضه الاحباب آورده آنست که آن سرور زینب را برای زینب
 نمود زینب ازین باب آورد و سر باز زد چه صاحب جلال بود و در ترمذی آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم
 و در وی حدیثی است که بود و مشایخ عظیم و کبر گفت یا رسول الله من زید انبی خواهم زیرا که وی غلامی
 آزاد کرده و پسر زینب عبد الله بن جحش نیز زینب با آوردن با خواهر متفق بود چون آنحضرت او پیش
 از تبیت آزاد کرده و پسر زیدی قبول نموده بود و لطف و عنایت بی اندازه در باره او سبذول شده
 فرموده و خانداندار قبول باید کرد گفت یا رسول الله مرا حملتی ده که درین بابت نامی کنم درین سخن بود
 که این آیه نازل شد و اکان لمومن و الاممونات و انسی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم و
 من بینهم الله و رسوله فقد ضل سبلا لایسوا زینب بر او آورد و گفتند راضی شدیم ما را چه مجال که با اختیار
 خود را در میان آریم و مصیبت و زیم پس حضرت او را زید زینی و او و مدت یکسال یا بیشتر زینب بازید
 بود بعد از ان حقیقاعا اعلام کرده که در علم قدیم ما چنین گفته است که زینب داخل زمان تو گردید پس ان
 زید و زینب با سازگاری پیدا شد و از زینب کج خلقی نسبت بزید ظاهر شدن گرفت تا بغایتی که
 زید تنگ آمد و نزد آنسر رفت و از زینب شکایت کرد و گفت یا رسول الله میخواهم که زینب با طلاق
 دهم که با من بسیار تندخوی میکند و زبانش بر من در گذشته حضرت فرمود نگاه دار بر خود او را و از خدا
 بترس ولیکن چون از حقیقاعا معلوم کرده بود که زینب داخل از او ایجاب بود و خاطر
 مبارکش میخواهد که زید او را طلاق دهد ولیکن بشرم داشت که او را امر کن بطلاق از زینب و از ان
 نیز می اندیشید که مردم گویند زن پسر خود را می خواهد بپای جا بایت زن کسی که پسرش بر سید هستند و
 سیدانستند چون زن پسر صبی از تو اند که او از حلقه ناس خوف ایمان ایشان باشد که سبب او شک
 و تر و در ایران راه یابد در و طلاق پاک افتد و گفت که در امر باساک زید زینب را مقصود و اختیار
 و امتحان زید بود تا معلوم کند که رغبت زینب در دل زید باقی ماند یا بکلی متغیر گشته زید بار دیگر مجلس
 شریف آمده گفت یا رسول الله زینب را طلاق کرده ام این آیه نازل شد و تقول للذی انعم الله
 علیه و نعمته علیه مساک علیک از جهک و انی الله و انی فی نفسک ما الله سید و تنگشانی این
 و الله الحق ان شاه مقبول است که چون حدت زینب متغیر شد آنحضرت زید را گفت همه زینب را

زیدی

برای من خوشگاری کن و حکمت و تخصیص زیر باین کار آن گفته اند که مردم گمان نبرند که عفت
 بر سبیل قهر واقع شده بی رضای زید و معلوم کرد که در دل زینب باقی نمانده و باین معنی نشنود
 است و تشبیه زید بر ایمان و طاعت فرمان خدا و رسول خدا را و رضای زینب او بکار آبی تیر
 مقرر و مو که گردو که حمل نازک است القصد زید بچوب فرموده از سر صدق و اخلاص روان شد زید
 میگوید چون بجانه زینب آمدم در چشم من چنان بزرگ نمود که نتوانستم در وی نگاه کرد پس پشت
 بجانب و خانه کردم بطریق قهقری بسوی او رفتم و گفتم شہادت باد ترا که رسول خدا مرا بر تو فرستاد
 تا ترا برای او خوشگاری کنم زینب گفت جواب این سخن هیچ نمی توانم گفت تا مشاورت کنم
 پروردگار خود را و عرض پس برخاست و بسجده گاه رفت و سر بسجده نهاد و عرض نیاز بجهت کنی
 کرد و در بعضی روایات آمده که دو رکعت نماز گزار و بسجده رفت آنگاه این مناجات کرد خداوند
 پروردگار خود را خوشگاری می نماید اگر من شایسته اویم مرا زنی و او بوی فی الحال و عای او تجاب
 گشت از نیی معلوم میشود که زینب را در گاه صدمت قریب خاص و توجی مخصوص بود رضی الله
 عنها و این آیت نازل شد قلما قضی زید منها و طراز جنبکما کیلا کیون علی المؤمنین حرج فی ازواج
 او عیالکم و اقضوا منهن و طرا و انار حی بران پیدا شد و بعد از لحظه تجلی گشت سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم متبسم شد و میگفت کجاست که زینب رود و او را بشارت دهد و حقیقتاً او را بشارت داد
 و آیه نازله بخواند سلمی که خادمه حضرت بود و دید زینب بشارت داد و فرودگانی زیوری که بروی
 بود سلمی و او وسجده شکر بجای آورد و نذر کرد و ماه روز دهم رسیدت که رسول صلی الله
 علیه و سلم بجانه زینب رفت و حالیکه وی سر برهنه بود گفت یا رسول الله خیطیه و بگواه حضرت
 فرمود الله المزوج و جبرئیل الشاہد پس طعام ولیمه ترتیب نمود و مردم را از نان و گوشت سیر کردند
 آنچنانکه هر اسکی بیج زن دیگر نگردد و در طعام آن معجز باطاهر شد و در نکاح زینب مردم را از عادت
 جاہلیت بر آورد و شرمی خاص وضع نمود چنانکه فرمود الله لکیون علی المؤمنین حرج فی ازواج
 او عیالکم و شرعیست حجاب نیز درین قصه وارد شد و این قصه برهنی که مذکور شد نزد محققین اهل سیر
 معتبر و مقرر است و بعضی اهل سیر و اهل تفسیر و تواریخ این قصه را برهنی ذکر کرده اند که بیوفت
 واقع و مناسب شان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم است و محققین آن را

تزلزلات منفسرین شمرده اند این قصه را و قصه یوسف را که در خلوت بازیگری کرد و همچنین قصه ادا و با او بر قصه سلیمان در گرم شدن انگشتری همه آن نزد محققین متروک و مخطور است و از طریق صدق و سدا و ادب و در است و فضائل زینب رضی الله عنها بسیار است آوردند که روزی عمر رضی الله عنه با وی بجهت آنکه حضرت خنی سخت گفته بود در شتی کرد و گفت چرا این چنین سخن بگفتی گفتی آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ای عمر گنبدار او را بدرستی وی او ایهیه است مردی حاضر بود

پرسید او ایهیه چیست فرمود انکا شعی فی الدعا المتفرع الی الدعا بدانان این را بخوانند ان ابراهیم لا واه علیه س و در این صفت بر بوی طیبی مخصوص گردانید و از عایشه صدقه می آرد که گفت ندیدم من هیچ زنی را بیشتر در فعل خیر و بیشتر در صدق و پوی ندیده ام و در هر جمه او را بازنده نفس خود را در هر چیز است که تقرب کند بسوی خدا از زینب و آرزینب منقول است که بگفت مرا چند فضل است که هیچ کدام از زنان قرآن نیست یکی آنکه در من و تو یکی است دیگر نکاح من در آسمان واقع شد دیگر آنکه در آن قصه جبرئیل سفیر گواه بود و صحبت پیوسته از عبد الله بن عمر که رسول صلی الله علیه و سلم روزی با زبان خود گفت اطولکن یداً اسرعکن کفو قانی یعنی آن کس که از شهادت او در از ترست از دست دیگران من زود خواهد رسید یعنی بعد از رفتن من از نی عالم از همه شما بیشتر خواهد بود و وفات یا بدو من ملحق شود پس اجرات مؤمنین فی پاره پاره باشند و دستهای خود را بآن چسبند و ندانند بدانند که دست کدام از ایشان در از ترست دیدند که دست سودا هنت زینب در از است و چون بعد از حضرت زینب فات یافت و نهند که داد از طول اکثر تصدقه بود چه زینب بدست خود کار میکرد و صدقه میداد و مردی است که چون خبر فوت او بدانشید رسید گفت زینب حمیده غیبه مفرغ التیاس به الاله و چون وفات یافت عمر بن الخطاب بروی نماز گذارد و فرمود اندک از نماز اهل مکه نماز خود حاضر شوند و در قیام مدفون گشت و مشهور است که وی در آن روزی از سال بستم از هجرت بود یعنی گفتند که در سال بستم و یکم و هموی پنجاه و سه ساله بود و در یازده حدیث از انجمه شفق علیه و حدیث و دیگر در کتاب کتب جویری بنبت الحارث بن الی ضرار نام او نیز در اصل بره بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعبیر جویری را در برای این عازب میگویی که گویا که مکر و داشت این را که گویند از نزد به بر آید و تعبیر این اسم بره در زینب بنت جحش نیز بود

نویسنده

واقع شده و تلافی با اعمال دیگر از خیرات نیز حاصل می شد و بعضی گفته اند اگر چه این روز را
 عظیم فاضل گردانیده اند با وجود آن متقصر بر آن تعظیبات باید دانست که در شرع وارد شده است
 و زیاده بر آن از پیش خود مبالغه نباید کرد تا موهم فضل جمیع وجود گردد و سبب تجاوز از حد نشود و چون
 شبیه پیرو و نصاری نگردد و تعطیم روز معین نکند که شبیه و یکشنبه است و نیز روز جمعه
 روز عید است چنانکه در حدیث واقع شده است پس روزه در آن مناسب نباشد تخصیص نامناسب
 ترست گفت بنده مسکین عفا الله عنه که این نهی ارشاد است بلکه بنده باید که همیشه مشغول
 بعبادت مولی باشد تخصیص شب جمعه بقیام مثلاً چیزی نیست و از امام مالک منقول است
 که گفت نیافتم تا از علی آنها را که دریافتم ایشان را که قائل باشند بکراهت روزه جمعه تنها و امام
 نووی گفته است که احادیث صحیح در نیاب وارد شده است و اگر شبانه رسیده باشد چه
 توان کرد بعد از وجود حدیث صحیح نفی آن اعتبار ندارد و الله اعلم سخن دراز افتاد که با حوال
 ام المؤمنین جویریہ باز گردیم بدانکه خواستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم جویریہ را رضی الله
 عنها در غزوه مرسیع بود که در شعبان سال نهم از حیرت و اشتهاء مراجعت از آن غزوه بجهت
 او انعامی صدقیه رضی الله عنها منقول است که گفت جویریہ نسبت الحارث زنی بود بسیار
 شیرین و طبع و صاحب حسن و جمال هر که او را بیدیدے فرقیته وی شدی در آن غزوه بعد از
 جنگ و قسمت خاتم و سبا یا رسول صلی الله علیه وسلم بر سر آبی پیش من نشست بود گاه
 جویریہ پیدا شد آتش غیرت در من افتاد که مباد آنحضرت بوسے میل کند و در سلک از دل
 خودش در آرد چون جویریہ آواز اول سخن وی همین بود یا رسول الله! مسلمان آمده ام شهید
 ان لا اله الا الله و انک رسول الله و من دختر حارث بن ابی ضرارم که سید و پیشوای این قبیله بود
 اکنون بدست لشکر اسلام اسیرم و در هم ثابت بن قیس افتاده ام و وی مرا مکتوب
 گردانیده است بمائے که طاقت آن ندارم امید دارم که مرا اعانت فرمائی که او ای نجم کتابت
 وی توانم کرد فرمود چنین کنم ما زین بهتر با تو کنم گفت یا رسول الله! زین بهتر خواهد بود فرمود
 نجم کتابت ترا بدیم و ترا بدست در جهاله نکاح خود در آرم پس نزد ثابت بن قیس کسی بنام
 نجم کتابت تسلیم و سه نمود و بعد از اعتاق نکاحش کرد و چهار صد دریم هر وی است

و توفیق

و بقوله صدق وی آزادی اسیران بنی المصطلق را ساخت و بود وی رضی الله عنهما بیست
ساله صیایه عظام چون بر حقیقت حال اطلاع یافتند با هم گفتند شاید که اقربا و حرم
سید کائنات که همسارا و نیند بزل اسیر و قید رقیت ما گرفتار باشند پس همه را آزاد کردند و
گویند مجموع اساری بنی المصطلق صد نفر بیشتر بودند همه ازین قید آزاد شدند هاشم
رضی الله عنهما گویند ما هم هیچ زنی را که خیر و برکت او بزرگ تر از جوهریه باشد و می آزاد از جوهریه
که گفت پیش از رسیدن آنحضرت بر قبیله ما در واقع ندیدیم که گویا ماه از جانب شرب
سریکند وی آیتا در کنار من می افتد و این واقع را با هیچ کس نگفتم و من خواب خود بیدار
بودم تا تعبیر آن دیدم و شد آنچه شد و آنچه صد وفات جوهریه رضی الله عنهما در مدینه رسالی
پنجاه یا پنجاه شش و عمر وی شصت و پنج سال نماز گذارد و پروی مروان که از قبیل معاویه
در مدینه حاکم بود مرویاتش در کتب معتبره هفت حدیث است صحیح و در بخاری و دو در
صحیح مسلم و تتمه در باقی کتب مرویست ام حبیبیه بنت ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد
بن عبد مناف و نام او رمله و بقوله هند و مادر او صفیه بنت ابی العاص بن امیه بن عبد شمس
عمه عثمان بن عفان بن ابی العاص ام حبیبیه اول زوجه عبد الله بن جحش بود عبد الله بن جحش اسی
در اوائل حال مسلمان شدند و بجانب حبشه هجرت کردند و پیرت دو مانیه و او را از عبد الله و شمس
شد حبیبیه نام جان کنیه شد و بعد ازین عبد الله بن جحش مرد گشت و برین نصرانیت رجوع
کرد و بر شرب خمر و مان نمود تا بهین کار برد ام حبیبیه بیگویی کرد و واقع دیدم که شخصی بن
خطاب میکند که یا ام المؤمنین تعبیر واقع بان نمودم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
مرا خوابد خواست پس آنحضرت عمرو بن لایه ضمیر زینب را گفت او که ام حبیبیه یا رای او
خطبه نماید و کجای کند پس ام حبیبیه خالد بن سمیه بن العاص را که که در حبشه بود و کبیل
ساخت و بفرز ابی طالب و هر که از مسلمانان در حبشه بودند حاضر آمدند پس خطبه خطبه
الحمد لله الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار الشهدان لا اله الا الله ان

در بخاری و دو در
صحیح مسلم و تتمه در باقی کتب مرویست

محمد عبده و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و دين الحق ليظهر على الدين كله ولو كره المشركين
الحمد لله حجت الی ما و علی الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد اصدقتنا ربهمات

دینار از بهیاستر زحمت دینار بار بار پیش قوم پس تکلم کرد خالد بن سعید که وکیل امیر بود
 گفت ای خداوند متعالی و تعظیبه و استغفر الله و اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان
 محمدا عبده و رسوله از سله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یا ای
 نقده اجبت الی ما دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم و زوجته ام حبیبه بنت ابی سفیان
 جبارک الله رسول الله صلی الله علیه و سلم و سپه نجاشی و نانیری را ابو سعید بن
 خالد پس قبض کرد و آن را پستر خواستند که بر خیزند گفت نجاشی بنشینید زیرا که سنت انبیا
 است که خورده شود و طعام در مجلس تزویج پس طلبید نجاشی طعامی را پس خوردند و پستر
 شدند کذا فی المواهب و بود ابو سفیان پدر ام حبیبه در نکاح او بکسر مشرک محارب بود
 الله صلی الله علیه و سلم و معاویه ای با پدرش ابو سفیان که در حالت کفر بعد از صلح
 حدیبیه بدینیه آمدت صلح پذیرد و دیگر داند و پیش آمد نزد ام حبیبه رفت و خواست که بر فرزند
 رسول الله بنشیند ام حبیبه روانه شدت و گفت این فرزند طاهر مطهر است و تو ملعون بی جهت
 شرک مشهور است و حکایات دیگر هم هست متعلق تزویج نجاشی او را که سابقا که در ذکر
 و قانع غزوه خیبر مذکور شده است و گویند که چون وقت وفات ام حبیبه رسید بعلایش
 و ام سلمه گفت مرا حلال کنید که میان زمان یک شوهر گرفت و گوی می باشد هر چه از من
 نسبت باشما واقع شده باشد عفو کنید ایشان گفتند خدای تعالی ما را و ترا بیامرز
 حلال کردیم و عفو نمودیم گفت شادمان ساختید مرا خدای تعالی شما را شادمان گرداند و
 بود ام حبیبه رضی الله عنها پاکیزه ذات و حمیده صفات و جواد و عالی همت و وفات و سه
 در سال چهل یا چهل و چهارم از هجرت در مدینه بود و قبول صحیح و قبولی در شام و در پیش
 در کتب متداوله شصت و پنج حدیث از جمله دو حدیث متفق علیه در مسلم یک حدیث و ترمذی در کتاب ترویج
 صفیه بنت حبیب بن مطرب از نبی اکرم صلی الله علیه و سلم از سبط هارون بن عمران از قبیله بنی النضیر بودی نخست از
 سلام بن مسعود و چون میان ایشان جدائی افتاد کنانه بن الربیع بن ابی حقیق شد و کنانه
 و حرب بن خیبر لقتل رسید بعد از آن چون در فتح خیبر دست آمد صفیه را حضرت زین العابدین
 سبا یا جهت خاصه خود اختیار کرد و آزاد کرده تزویج نمود و تمامی این قصه به تفصیل در غزوه

در کتب معتبره
 ام حبیبه

۱۰۰

خیر مذکور شد و آورده اند کہ صفیہ را چون در حضور اشرف آوردند آنحضرت فرمود ہذا بھنیمہ
 بر ذمہ اش نگاہ خود با آن خیمہ تشریف آورد و صفیہ چون آنکس را دید پر خاست و فرشتی کہ بر آن
 نشستہ بود برو نشست و بر اسے آنحضرت سبط کرد و خود پزیرین نشست حضرت فرمود اسے
 صفیہ پیوستہ پرتو با من عداوت میور زید تا خداوند تعالی اورا بلاک گردانید گفت
 خدا سے تعالیٰ ہیج بندہ را بگناہ دیگر سے نمی گیرد سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم اورا خیر گردانید
 میان آنکہ آزادش کن و قبوم خود طوق گرداند و میان آنکہ اسلام آورد حضرت اورا بجا برد
 صفیہ بسیار حلیمہ و عاقلہ بود گفت یا رسول اللہ آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام
 پیش از آنکہ دعوت کنی اکنون در منزل تو آمدہ مرا میان کفر و اسلام چھیر سگردانی و انہ
 کہ خدا و رسول خدا احب اندز مومن از آزادی و حقوق قبوم خود و ما نا کہ مقصود آنحضرت آسمان
 حال و اختیار عقل و صدق طلب او بود و حقیقت خیر میان کفر و اسلام پس آزادش
 کرد و عقد بست و اعتاق اورا صدق او ساخت و چون آنحضرت کوچ کرد راحلہ آنحضرت
 آوردند کہ بران سوار شود پای مبارک بر راحلہ نهاد و صفیہ قدم خود را بوان وی نهاد و سوار
 شد صفیہ او بنگاہ داشت کہ پای بر زانوی آنحضرت نہد پس زانوسے خود را بر آنحضرت
 نهاد و سوار شد اورا روین خود کرد و انید و پر و دست و گویند یکبارگی شتر آنحضرت
 لغزید آنحضرت و صفیہ ہر دو بر زمین آمدند اما هیچ یکے از مردم را نظر نیفتاد نہ بروسے
 و نہ بر آنحضرت پس بر خاست آنحضرت با بیتا و دست کرد و صفیہ را و جلازا حوالہ وی رضی اللہ
 عنہا و غزوہ خیر مذکور شدہ است و چون زفان کرد بوی امر کرد صحابہ را تا ہر کس ہر چہ
 دارد تو شہ حاضر آرد پس حسی ساختند کہ ببرکت آنحضرت داعی از وی صلی اللہ علیہ وسلم
 ہمہ مردم شیرند و لیمہ صفیہ را نزد حضرت عزتی و شانی بود آنحضرت را با وی عنایت و رعایت
 بسیار بود و عایشہ رضی اللہ عنہا از وی غیرتے ہم میرد آورد و اندکہ روزسے عایشہ در منزلت
 صفیہ با حضرت گفت بس است ترا از صفیہ کہ وسے چنین و چنین است یعنی تصویر لقا ہست
 فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بھت بیق گفتے تو اسے عایشہ کلکہ کہ اگر آن را در دیانت
 ہر یا متغیر شود و مردی است کہ آنحضرت نوبتی بر صفیہ درآمد کہ وسے میگردد پس بد سبب

گریه تو حقیقت گفت بمن رسید که عایشه و حفصہ مرا ایامی گفتند وی گویند کہ ما بہتریم از حفصہ
کہ ما را شرافت نسب پیغمبر است آنحضرت فرمود چہ نامی گوئی کہ چگونہ شما بہتر از من باشید
و حالانکہ پدر من ہارون و عم من موسی است و از عایشہ فروی است کہ نوبتے با پیغمبر صلی علیہ
علیہ وسلم در سفرے بودیم شتر صفیہ خستہ شد و او از واہ رفتن و اماند وزینب را شتر
زیادتی بود حضرت بازینب فرمود شتر صفیہ خستہ شدہ است اگر شتری بوی دہی چنانکہ
بنزل رسد زینب گفت باین بیوہ یہ چیزے نہ ہم آنحضرت از وی بقہر گرفت و دو واہ یاہ
ترک دے گرفت چنانکہ درین مدت نزد وی نہ رفت این چنین بود سیاحت و تاویب آنحضرت
اجہات نسا را اگر بعضی از ایشان محبت زیادہ داشت اما در حق رعایت بیچ کد نام کرد
نقل است کہ چون حفصہ بمکہ رسیدہ انصار آوازہ حسن و جمال اورا شنیدہ بودند
بہ تفرج پیش اورفتند و عایشہ صدقہ تیز در جای پوشیدہ و نقابی بر روی خود فرو گذارستہ
نہا شناخت میان زمان آنرا حفصہ را بہیند رسول صلی اللہ علیہ وسلم اورا شناخت چنان
بیرون میرفت از عقب وی بیرون رفت و اورا دریافت و چاروی اگریفت و فرمود ای حمیرا
حفصہ را چگونہ دیدے گفت یہودیہ میان یہوویات نشستہ بود فرمود ای عایشہ چنین بیگوئی
کہ وی مسلمان شدہ و حسن الا سلام گشت است و نقل است کہ در مرض موت حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم اجہات مومنین پیش وی مجتمع بودند حفصہ گفت یا رسول اللہ بخدا
دوست میدارم کہ این مرض تراست مرا بودی پس زوجات با دیگر غمگینہ زد و آنسرور
بر انواقف شد و بسیار ناخوش آمدش و اظهار کردہ است کہ در ازان منہر بود بخدا سوگند کہ
وی درین دعوی صادق است و وفات حفصہ در سال سی و شش بود و قبولے در سال
پنجاہ و دو و قبولے پنجاہ و پنج و قبولے در خلافت عمر بود و عمر بر جہازہ او نماز کرد و مرویاتش
وہ حدیث است از ابن ماجہ یک حدیث متفق علیہ و باقی در سائر کتب است تیمود بنت ایاز
عامرہ بلالیہ مادر و سے ہند بنت عوف از قبیلہ حمیر و قولے آنکہ از قبیلہ کنانہ بود و نام تیمود
نیز برہ بود آنحضرت اورا تقیر بمیونہ داد از زمین بمعنی برکت و ہندہ مادر تیمودہ و امانہ بنت
کعبہ بنت زیدہ داشت زیرا کہ یک داماد آنحضرت بود کہ تیمودہ را داشت و داماد دیگر حضرت عباس

ہارون و موسی

تیمود بنت ایاز

تیمود

رضی الله عنه که دیگر دختر او را که ام الفضل نام داشت و هند را غیر از عمارت پذیر میونه شوهر
دیگر بود عمیس شمی و از و نیز دختران داشت یک دختر اسماء بنت عمیس زن مشهور به صاحب حسن
و جمال که او را به حضرت ابیطالب است و بعد از جعفر ابوبکر صدیق گرفت و بعد از صدیق علی مرتضی
خواست و اسامه را از هم این از وراج فرزندان شد از جعفر عبدالله بن جعفر و از ابوبکر محمد بن ابوبکر
و از علی عون بن علی و دختر دیگر داشت زینب بنت عمیس که در تحت حمزه بن عبدالمطلب که
ساره بنت حمزه از وی بود که او را بحق خصانت بجعفر سپردند که حال او که اسماء بنت عمیس زن جعفر بود
و دختر دیگر سلمی بنت عمیس که او را اسد ابن الهاد خواست و زمان خشم همه صاحب حسن
می باشند این جماعت و اما دان هندام میونه بودند و دختران چهار بودند و اما دان شش ولید
بن مغیره و الد خالد بن الولید نیز و اما او بود او را نشردند زیرا که مشرک بود و نام والده خالد
لیا به بضم لام بنت الحارث اخت میونه بنت الحارث زوج النبی صلی الله علیه و سلم و این با
لیا به صغری گویند و بنت ام الفضل که نام او نیز لیا به است لیا به کبری و میونه در زمان جا لیت
زن سعید بن عمرو بن عثمان بود و میان ایشان عمارت افتاد و بعد از وی زن ابومیم بضم بر او سکون
یا غیر او بود اختلاف در آن و بعد از وراج او را حضرت خواست و روزی العقد سال هجتم از
حجرت در مکه القضاء و فرائب اتفاقات آنکه نکاح میونه زفاف و موت وی رضی الله عنهما
در یک موضع واقع شده که آنرا سرف گویند بفتح سین و کسر را برده میل از که و الآن در مقبره
عمارته است افتاده در نیباد و روایت است که آنحضرت در وقت تزوج میونه محرم بود و باصلا
و ازین جا است اختلاف علماء در نکاح محرم و در مذہب ما جاز است و در تزویج یکی ازین دو
روایت و تحقیق این کلامی است که در اصول فقہ مذکور است و وفات میونه در سن احدى و سی و
قبول اشهر و بقولے در احدى کسین و در ثلث کسین یا است و سنین نیز گفته اند اقوال است
و درین قول آخر زنی که از زمان آنحضرت فوت شده میونه بود مشهور آنست که ام سلمه یعنی
گفته اند که موت میونه در ثمان و ثلثین بود در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و در
آخر از وراج آنحضرت است که بعد از وی تزویج کرده و نماز گذارد و بی روی این عباس که خواهرزاده
اوست و در آند در قبر وی و دیگر خواهرزاده او از میونه رضی الله عنهما روایت است که گفت شبی از شبها

که نوبت من بود رسول خدا از پیش من بیرون رفت بر ما مستم و در ایستادیم بعد از آنکه آمده
 بر ما گشودم سوگند داد که در یکشای گفتم یا رسول الله در شب نوبت من بخانه دیگر نمان
 میروی فرمود چنین نکردم و لیکن بقضای حاجت رفته بودم و از ظاهر این حدیث معلوم میگردد
 که قسم و رعایت آن بر رسول خدا واجب بود که میمود طلب آن کرد و بر خجید حضرت عذرا
 نمود چنانچه مشهور است و در هب شافعی و هب خنقیه آنست که آنحضرت رعایت آن کس
 کرم و فضل میکرد و چنان چندان میکرد که گویا واجب است و میگویند که میباشان زنی است
 که نفس خود را بپایه علی علیه السلام بخشید چون خبر خود استگاری حضرت ویرا بنزد او آورد و پیشتر
 سوار بود و گفت شتر و آنچه پیشتر است از خدا و رسول است این آیه نازل شد و امر مؤمنان
 و هبت نفسها الیه الایه و این از خصائص آنحضرت است چنانکه در آخر آیه فرموده خالصه لک
 من دون المؤمنین و قولی آنکه زنی که نفس خود را بپدرت بخشید زینب بنت جحش است پوشید
 نماند که کحل او را حق تعالی بر آسمان بسبب بخشیدن وی خود را چه معنی دارد ظاهر امر و بسبب عدم
 الزام صیغه است در قرآن زینب بنت خزیمه و بعضی گویند زنی دیگر بود از بنی عامر امر شکوای نظریه
 العامریه باسم وی غریب بنم فین بجه و فتح رای و نشد چنانچه بنت جابر بن عوف عامر بن لوس
 بود و بعضی گفته بنت داود بن عوف و قیل فی ذلک نفس خود را که بخشید پس قبول نکرد آنحضرت
 او را و تزوج نمود و الله اعلم مرویات میوند رضی الله عنهما هتاد و شش حدیث از آنحضرت
 متفق علیه و یکی فرد بخاری و مسلم و ترمذی و سایر کتب است و حاصل این یازده زن است که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را خواسته و ایشان زفاف فرموده و از بعضی از ایشان
 اولاد بوجود آمده و از نیمه خود بجه زینب بنت جحش در حیات آنحضرت نزد دنیا رفته و باقی بعد
 از حضرت وفات یافته و جماعه دیگر از نسایند نسبت یا زیاد که بعضی را تزوج نموده و زفاف
 کرده و پیش از دخول مفارقت فرموده و بعضی را خطبه کرده و خواستگاری نموده اما تزوج نکرد
 و بعضی از آن تزوج کرد و در وقت تنگی که یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن ترون کحیة الانیا
 و زینبها الایه از جلاله نکاح بداد فتنه و علما جلوا از آن دیگر کرده اند و بعضی در مقام استیفا کرده
 اند و آنچه قصه فریب با کتبه عجیب که مفید و نافع داشت ذکر کردیم اگر چه ازین همیشه که ذکر

و کس
 در وقت تنگی که یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن ترون کحیة الانیا
 و زینبها الایه از جلاله نکاح بداد فتنه و علما جلوا از آن دیگر کرده اند و بعضی در مقام استیفا کرده
 اند و آنچه قصه فریب با کتبه عجیب که مفید و نافع داشت ذکر کردیم اگر چه ازین همیشه که ذکر

اول

احوال شریف اوست و تعلق بران جناب دارد همه مفید و نافع و موجب ذوق و لذت اند پس
 یکی بعد از دیگری کلابیه بود که در بیدار اختیار کرده و در آخر کار حال او بجای رسید که آنخوان خرم
 و برویش سرگین پیچید شخصی بر سر او رسید و پرسید کیستت این سر را که روگفت ما اشتیاق
 اختارت الدنیا علی الله و رسولہ دی آن پنجوی است که اختیار کرد دنیا را بر خدا و رسول و
 ویکی با سزا کند بکه در جامع الاصول با و را جوابی گفته و در مواهب له نیگفته سزا بنت انهمین بن
 ابی الجون بنیم بفتح بحیر الکنندیا بومیند گفتند که اتفاق است بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 او را تزویج کرده و اختلاف کرده اند و سبب مفارقت او مرا و را پس گفته اند قتا و و ابوعبید
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون خواند او را بسوی خود فرمود بیا نزدیک من آبا آور و آن زن
 و سر کشی کرد و بعضی گفتند که گفت آن زن پناه می جویم بخدا از تو فرمود پناه جستی تو به پناهی بزرگ
 و تحقیق پناه داد ترا خدا تعالی الهی با پاک هم بشود و چپ بجان خود و این کلمه آنست که بنت
 طلاق می گویند در جامع الاصول در همین قصه بنت ابی الجون این چنین آورده نخست از عائشه
 آورده که گفت که انبه ابی الجون در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت عوذ بانگ منک
 پس گفت آنحضرت تحقیق پناه جستی تو به عظیم الحق شود اهل خود اخر به البیاری و از
 نسائی چنین آورده که کلابیه چون در آمد بر نبی صلی الله علیه و سلم حدیث از حضرت عائشه
 همین مقدار روایت میکند که او گفت یعنی از پیش خود گفت و کسی دیگر نیامخت او را
 دیگر چه میباشد حسن ظن بر عائشه چنانست که ایشان داخل این تعلیم نباشد و از ایشان
 این حدیث غریبه صادر نشده باشد و الله اعلم از حدیث ابی اسید که چنین آورده که گفت بی
 آیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا رفتم بسوی حایطی که گفته میشد او را سوط منتهی شدیم
 و حایط پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بشینید اینجا آورده شد چونیه را و
 فرمود آورده شد در نخلستان که آنها بودند و با وی دایه وی که سواره آمده بود بران پس چون
 در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی منبر مود میا ساز نفس خود را برای من گفت آیا
 میا ساز و مکه نفس خود را بر مردم فرود میا پدیدوار کرد آن حضرت دست شریف خود را تا بگیرد و
 او را و ساکن کرد و وی گفت عوذ بانگ منک فرمود پناه جستی تو به پناه گاه عظیم

پستریوں آمد آنحضرت بہ سوسی ماؤ فرمود یا سید پوستان ماوراء و جامہ و برسان اور اہل اہل و
 و بکیر کردن این نزل تسمیہ کردن خود را ہلکہ کہت آن بود کہ پیرا و نعمان بن ابی الجون پیشوا و سوط
 اہل کندہ بود و بعضی روایات آمدہ است کہ زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم کردند اورا
 کہ چون آنحضرت بخواند ترا پیش خود دست اندازی کند ترا بگو اعوذ باللہ منک کہ خوش می آید
 این کلمہ آنحضرت را بود و این زن از جہل زمان و پرسیدند کہ غالباً مدبر ایشان و چون گفت
 ناخوش گفت ناخوش آمد آنحضرت را و طلاقش داد و فرستاد اورا بسوسی اہل او نام می نہاد
 این نزل خود را بہ بخت و بعضی گویند نام این نزل اسمیہ بود و بعضی گفته امام دین روایتی آمد کہ آنحضرت
 ابو اسید ساعدی را فرستاد تا اسارا ببردنیہ آورد و از جہال او ببردنیہ شہرت یافتہ بود زنان تفرج
 او آمدند و اجہات المؤمنین زنی را آفرستہ بودند کہ با وی بگوید تو دختر ملک کی اگر خوبی کہ ختی پیش
 ازین شوہر داشتہ باشی چون با تو خلوت کند بگو اعوذ باللہ منک کہ ترا بسیار دوست خواہد داشت
 حر روایتی آنگہ چون ویرانزد آنحضرت آرد و زنان بروی بسیار رشک بردند و در صورت آنحضرت
 شفقت و مہربانی خود را آوردہ با وی اختلاط کردند عایشہ با حفسہ گفت کہ تو اورا اجناسی بندہ
 و من سوسی سرش شانہ می کنم آنگاہ بوی آن حرف گفتند کہ چون آنحضرت خلوت کند با او بگوید
 اعوذ باللہ منک چون آنسرور با و بنیاند آرد پرودہ فرو گذاشتند و خواست کہ با و مباشرت کند
 گفت اعوذ باللہ منک حضرت از نزد وی حبست و فرمود مبعادی عظیم بنا جستی بر خیر و اہل
 خویش ملحق مشو و ابو اسید را گفت تا او را قبیلہ اش برود بعد از آن آنحضرت را خبردار کردند کہ
 کہ زمان این چنین مکر در حق بوی انگینتہ بود و فرمود اللعن صواحب پوست وان کید کن عظیم
 اکنون آدمیم با آنکہ آنچه مکر و فریب است و آنچه زیان کاری و ہماندیشی در حق خیر است کہ بیچ گناہی
 نورزیدہ و خطائی نگردہ جوانی میگویند کہ این حکم طبیعت بشری است و مقتضای اخیرت نسبت است
 و ناشی است از غایت محبت آنحضرت کہ نمی خواہند کہ دیگرے در ان شریک باشد یعنی غیرت
 ہمین است کہ نمیخواہد کہ بوی از وی جدا شود و برای دیگر باشد مثلاً یک کسی مالی دارد و با جا
 دارد و چند کس شریک اند در ان دیگر بران باشد آنرا از ایشان بتدای شریک کرد و داییشان دفع و
 گفتہ چلازم می آید و زنان چہرہ اکراہ کردند اورا بر ان ایشان گفتہ باشند او چہرہ گفت داین معنی

بہ

شاید زنان را برای طلب محبت شوهر جائز باشد و لهذا آنحضرت با ایشان بیچید و جزا استزای
 نداد و منعی و زجر سے نگردید و همین مقدار گفت که زنان را کیدی و مگری میباشند و مگر ایشان عظیم است
 چنانکه در قرآن عظیم در شان زنان پوسن آمده است ان کید کن عظیم فافهم وانکذا علم
 و امره دیگر بود بلکه نبت کعبه قبولی نبت او و ذلش کیش از دخول مفارقت کرد و بعضی گفتند
 که این بود استعاذه کرد و بعضی گویند دخول کرد بوی و مرد نزد آنحضرت و قول اول صحیح تر است و
 بعضی گویند که تزوج هم نکرد و خواستگاری کرده بودند اما اگر قش کثافی الموابه و در رخصت الای
 می آرد که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلوت کرد با وی و چون بر کند جامه از وی سفیدی
 و دید از وی و متفرق شد و فرمود جامه خود را بپوش و با اهل خود ملحق شود و موابه زنی از خنجر
 گفت و دیگر در این حکایت را دیگر شرف بفتح شین بجهت تخفیف را و با نبت خلیفه کعبه خواهد
 کعبی تزوج کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس مرد پیش از دخول دیگر ایلی نبت ان عظیم
 و فتح خا و مجله و کسر طاء حمل اخت قیس تزوج کرد او را و بود این زن غیور پس طلب اتا که کرد
 از آن حضرت پس اتا که کرد او را پس خورد او را دیت و بعضی گفته اند آنکه همه کرد نفس خود را بگذرد
 مقدار در موابه ذکر کرده و گویند روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پشت بر آفتاب نشستند
 ایلی مذکور از تنهای آنحضرت در آمد و شتی بر پشت وی زد و فرمود کیست این اکل الذنب یعنی بخورد
 او را اگر گفت منم و خنجر عظیم و دایح پذیر خویش بر هم شمر و گفت آمده ام که نفس خود را بر تو عرض
 کنم فرمود ترا خواستم زنی برای خود پس ایلی نزد قوم خود بازگشت و ایشان را ازین امر خبر کردند
 گفتند بکاری که کردی تو زنی غیوری و او زمان بسیار دارد از غیرت خواهی سوخت و خندان خواهی گفت
 که و سے بقره و بر تو دعای بد کند و دعای او مستجاب است بر و طلب فسخ نکاح کن پس برگشت
 نزد آنحضرت و طلب فسخ نمود پس آنحضرت نکاح را فسخ کرد و آن زن شوهر دیگر گرفت و فرزندان
 حاصل کرد روزی در بتانی از سبائین مدینه غسل میکرد ناگاه گرگ بروی حسبت و او را پاره پاره
 ساخت و گیری سنا یا سبایا سنا نبت سلب سلیمه گویند که چون آنحضرت او را بخواست و آن خبر بود
 رسید از شادی بر و روایتی است که مردی از بنی سلیم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
 یا رسول الله ما دخترے است بس صاحب جمال و بزرگ مناسب نیست که در پیش کسی دیگری بود

دل وی اور تفسیر نوشتہ اند کہ جن نازل شدہ قول حق جی نہ تعالیٰ یا ایہا النبی انا اعلان لک
ازواجک تا قول وی و بنات ملک و بنات ملک و بنات خالک و بنات خالک حتی باجران ملک
گفت ام ہانی خطبہ کرد و در رسول خدا پس غنڈ کر دم بسوی او و حضور و شہادت مر اہیتر فرستاد و اسکا
این آید کہ پس حلال نشدم من اور ازیرا کہ من ہجرت کر دم با وی و ہودم من از طلقا روایت
کرد و انداز وی علی بن عباس و ابن ابی لیلی و عکرمہ و شعبی و عطا و ابو صالح مولای او و ابن
اجعدہ و حفیدہ و ابن جعدہ و طایفہ دیگر باقیماند بعد از حسین در زمین معاویہ مر اورا ذکر است
و فتح کہ و گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ وصلوۃ الصلوۃ وصلی و رباب صلوۃ الصلوۃ
حدیث است رضی اللہ عنہا اما سراری آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چارہ بود اول ما یہ بنت
شمعون قبطی کہ متقوقس قبطی صاحب مصر واسلے کند ریہ برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
پیشکش وی سر ستادہ بود وی کینز کے سفید پوست صاحب جمال بود مسلمان گشت
و آنحضرت او پر ہم سیری نگاہ داشت و بلک یمن و روی تصرف می نمود و با وی محبت داشت
چنانکہ عایشہ رضی اللہ عنہا بروے رشک میرد و ابراہیم بن رسول اللہ از وی شد و نیز
در دنیا و را خانہ ساختند کہ الان آنجا را مشربہ ام ابراہیم میگویند و آنحضرت نزد او آنجا میرفت
و تیرک مینا گنگد گشت و بقیہ احوال در باب ارسال رسل کہ در سنہ ساوسہ بعد از فتح حدیبیہ
واقع شد مذکور شدہ است دوم ریحانہ بنت زید بن عمرو بعضی گفتہ اند بنت شمعون از بنی یاسا
بنی انصیر و قبولے از بنی تہ نطیہ و الا اول نظر علی کرد آنحضرت اورا بلک یمن و بعضی گفتہ اند کہ اولاد
و تزویج نمود در محرم سال ہشتم از ہجرت و اقصی این قول را ترجیح نمودہ و ابن عبد البر و غیرہ
ترجیح کردہ و اند قول اول او فوات یافت پیش از وفات آنحضرت و وقت رجوع از حجہ الودع
و دفن کردہ شد بہ تصحیح و قبولے بعد از حضرت در زمان خلافت عمر رضی اللہ عنہ و قول اول
صحیح تر است دیگر کینز کے بود جمیلہ کہ از بعضی سہایا بومی صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ
بود دیگر کینز کے بود کہ زینب بنت جحش ہجرت ہجرت شدہ بود و اللہ اعلم
باب سوم در ذکر اعمام و اخوت رضاعیہ و جدات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در روضۃ الاحباب می آرد کہ عبدالمطلب را سیزدہ پسر داشت و دختر بود و بعضی گویند ہجرت

باب سوم
در ذکر اعمام و اخوت رضاعیہ و جدات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

و بعضی گویند یازده و اما اعلام و مواسیب لذنی از ذخائر لطیفی فی مناقب و ذوی القربی می آرد
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دوازده عم بود که پسران عبدالمطلب از عبدالله که پدر شریفین
 آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و حارث و ابوطالب و اسم وی عبدمناف است و پسر
 و کنیت کرده می شود او را ابوالحارث و حمزه و ابولهب و اسم وی عبدالغری است و خیداق
 بفتح غین بجه و سکون تحتانیه و مقوم بفتح قاف و واو مشدده و ضرار به کسر ضاد و بجه و حاس
 و قتم بضم قاف و فتح مشدده و عبدالکعب و حبل بفتح حیم و شیم سطر و دارقطنی بفتح قاف و حاکفته بضم قاف
 و خمال نام او اسمیره گفته اند و بعضی گفته اند یازده پس اسقاط کرده اند مقسوم را و بعضی
 گفته اند عبدالکعب یکی اند و بعضی ده گفته پس اسقاط کرده اند خیداق را و بعضی گفته
 و اسقاط کرده قتم را الهی و کلام دین بسیار است و الله اعلم و اما عمامت آنحضرت و خیرین عبدالمطلب
 شش ام حکیم همیضا نام است و برده و عا که از یک مادر اند که نام او فاطمه بنت عمرو بن عابد
 بن عمران بن مخزوم است و حمزه و مقوم و حبل و صفیه از یک مادر که باله بنت و سب بن منشا
 بن خزیره است و عباس و ضرار قتم از یک مادر که ثیلد بنون و مثلثه و یار صفیه تصفیر بنت حباب
 بن کلب بوده و حارث و ابولهب یکی کدام برادر و خواهر عیانی نندازند و مادر حارث صفیه بنت
 جنذب بضم جیم و فتح نون و سکون تحتانیه و کسر ال و مادر آخر و مادر ابولهب بی بضم لام و
 تشدید موحده مفتوحه بنت ابجر بود و از اعلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم غیر حمزه و عباس
 مسلمان نشده اند و ابوطالب و ابولب زمان اسلام را در یافته اما توفیق اسلام نیافته
 جمهور علما برین اند و صاحب جامع الاصول آورده که زعم اهل بیت آن است که ابوطالب
 مسلمان از دنیا رفته و الله اعلم صعبه کذا فی روضه الاحباب از عمامت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 صفیه کدام زیرین العوام است مسلمان شده با اتفاق او را از جمله حاجرات شمرده اند و حاضر
 شده غزوه خندق را و گشت مروی را از یهود و او را آنحضرت سهم و دفن کرده شده است
 بی بی و در اسلام از وی عا که اختلاف است و عا که صاحب روایست در قصه بدر چنانکه گفته است
 و ابو جعفر حقیلی با سلام ایشان فرستاده ایشان را و صحابه حد کرده و اما ابن اسحق گفته که مسلمان
 نشده مگر صفیه و اما بره مادر ابو سلمه بن عبدالاسد است که شوهر ام سلمه بود پیش از آنحضرت

و بعضی

و امیر ماورعبدالله بن مجش وزنیب بنت مجش خواهر زنیب است و مناقب حمزه و جلال
 رضی الله عنهما بسیار است اما حمزه عماره کنیت اوست و سید الشهداء لقب و در هم لغوی
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود سوگند بخدای که تقابلی ذات من در دست اوست که
 مکتوب است نزد خدای عزوجل در آسمان هفتم حمزه اسد الله و اسد رسول و بود و اسلام و س
 رضی الله عنه در سنه ثانی از بعثت و بعضی در سادسه گفته اند بعد از آمدن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در دار ارقم پیش از اسلام عمر سه روز حاضر شد بدر را و کشت عقیقه بن ربیع را یا شیب بن یحیی
 مبارزت و بود سبب سلام وی آنکه روزی ابو جهل لعین ایند کرده بود رسول خدا را و دشتام داده
 و آنحضرت تحمل نموده و حمزه اشکار رفته بود چون آمد جابر یلوارا خبر کرد که امر و ابو جهل اینا کرد پس
 در غضب آمد حمزه و رفت بر ابو جهل و زد و کمان خود را که در دست داشت بر ابو جهل و شکست او را
 و اسلام آورد پس خوشحال شد آنحضرت و عزیز شد آن اسلام و اول راتی که عقد کرد آنحضرت
 برای مسلمانان برای حمزه بود و اول سریه که بعثت کرد سریه وی بود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم قبرین اعمام من حمزه است و فرمود سید الشهداء حمزه بن عبد المطلب و ذکر کرده است سلفی
 از بریده و و قول حق سبحانه تعالی یا ایتها نفس المطمئنه یا رحمی مراد حمزه بن عبد المطلب است و
 نقل است از ابن عباس و قول وی سبحانه من قطنی نجبه گفته مراد حمزه است و گذشته قصه
 شهادت وی در غزوه احد و منقول است از سعید ابن المسیب که میگفت بودم من که تعجب میکردم
 از قاتل حمزه که چگونه نجات می یابد تا آنکه مردی غریقی در خدمت چون دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حمزه را کشته شده و شکله کرده شد صیحه زد و گفت مصیبت زده نمی شوم من هرگز مثل تو و نایستاد هم
 من هیچ جای ایستادنی خصه ناک سازنده تر از اینها و منقول است از ابن مسعود که گفت ندیدم آنحضرت
 را صلی الله علیه و سلم گریه کننده تر بر گریخت تر از گریه وی بر حمزه بن عبد المطلب ایستاد بر جنازه
 و گریه کرد و بر داشت آواز تانی موشش شد و فرمود یا حمزه یا عم رسول الله یا اسد الله و اسد رسول
 یا حمزه یا فاعل الخیرات یا حمزه یا کاشف الکرامات یا حمزه یا ذاب عن وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و ازینجا معلوم میشود که در ندره و بیطاعتی ندره و آه و ناله نیز بوجوه آمده است و الله اعلم و بود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که چون نماز میکرد بر جنازه کعبه می نشست و چهار کعبه بر حمزه بنعتاد کعبه و روایت کرده

این خبر صحیح است
 از ابن مسعود

شده است از انس بن مالک که شهادت داد احد فسل و او فشد و نماز کرده شد بر ایشان پس آنچه
 خمره وارو شده است مخصوص بوی باشد و آنچه در صلوة بر غیر او آمده است محمول بر آن باشد که بیرون
 آواز حرب و فرود تا گذشت حرب و بود حمزه رضی الله عنه در روزیکه شمشیر شد پنجاه و نه ساله و این
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهار سال و در بعضی کتب و در سال گفته و در فن کرده شد او در چهار
 زاد او و عبدالمعین بن جهمش رضی الله عنهما نیز خبر واحد ذکرند که فی المواعظ اللدنیة و اما عباس
 بن عبدالمطلب کنیت او ابوالفضل است نسبت فضل که اکبر اولاد است و بزرگتر از ابن عباس
 که نام او جده افتد است ولیکن وی رضی الله عنه مشهور بر ابن عباس شد و غالب آندمان نام بود
 رضی الله عنهم جمعین و نام ام عباس قبلت بنت جناب بن کلب گویند که وی اول عرب است
 که پوشانید بیت الحرام را در یاب و صنف کسوت زیرا که عباس رضی الله عنه در عهد صبا کم شده
 بود و وی تذکره اگر بیاید او کسوت و بهیبت الله را بود و عباس در جمیل و وسیم که بود مراد او
 و گویند طویل القامة چنانکه آورده اند که قامت های مردم بدوشش ابن عباس میرسدند
 و ابن عباس بدوشش عباس و عباس بدوش عبدالمطلب و بعضی در وصف وی معتدل نیز
 نوشته اند و ظاهر آن است که مراد معتدل القامة بود و تواند که اعتدال در جمیع اعضاء و اجزا او باشد
 و الله اعلم ولادت وی پیش از نام انجیل سال یاسن بود و از آن حضرت بدو سال یا سال
 و بود وی رضی الله عنه رئیس در قریش و نبوی مفضول بود عمارت مسجد حرام و ظاهر آنست که تعمیر
 مسجد و خبر داری آن مراد باشد و نصب بقایت مسجد حرام نیز بدست کفایت وی بود و بود با کمال
 در لید اذقیق که انصار عقد جمعیت کردند و گفت بانصار که پوشیار باشد ای قوم که محمد در میان شریف
 و عظیم است مبادا نانی بحال عهد یکدی می بندید نقض کنید چنانکه گذشت و بود آن حضرت که و ثوق
 سیکر بوی در همه کارها و چون سخت کردند بنده عباس را در سیران بدو آن حضرت را از راه و مال و تصور
 حال وی خواب نمیرود و پرسید رضی الله عنه چیست بیداری تو یا رسول الله فرمود از سبب عباس
 پس بر خواب است هر وی بکسست گردانید بند او را پس حکم شد که همه سیران اینچنین کنند ذکره
 ابو عمر صاحب الصفة و گفته اند که بود وی رضی الله عنه که پوشیده میداشت اسلام خود را و
 بیرون آمد با مشرکان بطریق جبر و قهر و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر که پیش آید عباس را

ابو جهمش
 کنیت

عج

گفتند او را زیرا که وی بیرون آمده است مستکره یعنی بکره بیت و عدم رضای زیرا که ابو جهل کاظم
 نمی گذاشتند که کسی در مکه باشد و بعد بیرون نیاید پس اسپر کرده اند و او را کعب بن عمر بن خداداد
 نفس خود را در جوع کرد و بگفتند که هم در روز بدر مسلمان شد و چون آنحضرت بفتح مکه آمد
 وی نیز از مکه هجرت کرد و آنحضرت را در راه دریافت و عیال را به مدینه فرستاد و خود همراه حضرت
 شد و بود با وی صلی الله علیه و سلم و فتح مکه و فرمود آنحضرت ختم کرده شد تو هجرت چنانکه سابقاً
 گذشت و بعضی گفته اند اسلام آورد پیش از فتح خیبر و پنهان میداشت اسلام خود را و شاد و مسو
 می شد با آنچه فتح میکرد حق تعالی بر مسلمانان و اظهار کرد اسلام خود را و فرستاد که حاضر شد جنین
 را و طایفه را و تبوک را و گویند پیش از بدر هم مسلمان بود و می نوشت با آنحضرت اخبار مشرکان
 را و مسلمانان که در مکه بودند و ثوق داشتند بوی بود و دست میداشت وی قدم بر آنحضرت می گذاشت
 علیه و سلم پس نوشت بوی که بودن شما در مکه بهتر است مرا و از سهل بن سعدی از کاتبان
 است که گفت استیذان کرد عباس رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هجرت پس نوشت بوی
 آنحضرت یا عم تو بجای خود باش خدا تعالی ختم میکند تو هجرت را و چنانکه ختم کرد بمن نبوت را و چنان
 شد که در عام الفتح هجرت کرد و با آنحضرت ملاقات کرد چنانکه معلوم شد و همی در کتاب الفضائل
 آورده که ابو رافع چون بشارت داد آنحضرت را با اسلام عباس آزاد کرد آنحضرت ابو رافع را بود
 آنحضرت که اگر ام میکرد و تعظیم نمیداد عباس را بعد از اسلامش و وصف کرد او را آنحضرت
 که بود سخنی ترین و همراهان ترین مردم و فرمود عباس عم من و صنو پدر من است هر که ایند کند
 او را به تحقیق ایند کرد مرا این در آن وقت فرمود که عباس نزد آنحضرت آمد و شکایت گوناگون مردم
 کرد فرمود چه شده است این مردم را که چون میداریم ما در ایشان ناخوش می آید ایشان را و می گویند
 از ما سخنی خود را که در میان خود می کنند در ما چشم محبت نمی نگرند کما قال و آورده اند که آمد عباس
 روزی نزد آنحضرت پس چون دید آنحضرت او را برخواست به سوی وی و بوسه داد میان دو چشم و
 و بنشاند او را در دست راست خود و فرمود این عم من است و هر که خواهد که سبا بات کند عم خود پس
 گفت عباس خوش سخن است این یا رسول الله فرمود چرا نگوییم این سخن و تو عم منی و صنو پدر منی
 و تقیبه پیران منی و وارث منی و بهترین کسی که میگذازم من بسوی خود از اهل خود و فرمود آنحضرت

روزی به عباس ای عم من در منزل خود باش بیرون مرو سپران تو فرو تا بیایم من پیش شما که
 مرا حاجتی است در شما پس چون آمد آنحضرت فراز گرفت بر ایشان بروای مبارک خود را و در
 روایتی پوشانید رسول خدا کساء شریف خود را و فرمود خداوند این عم من است و صنوبر من
 و این سپران وی اهل بیت من اند پس پیش ایشان را از آتش و وزخ همچو پوشیدم من ایشان را
 بروای خود پس آمین کردند و دیوار خانه و گفتند آمین آمین و در روایتی باقی نمانده در خانه
 سنگی و کلونجی مگر که آمین کرد و در روایتی ترمذی از ابن عباس آمده که گفت پوشانید ما را آنحضرت
 کساء مبارک خود را بیشتر فرمود اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة طاهرة و باطنه لا تغادر قبنا اللهم
 احفظه فی ولده و فرمود گفت ترمذی حسن غریب و در شان حضرت عباس سپران شریف
 و اولاد وی گفته که بعد از وی باشند اخبار خلافت ایشان و ما بح اینشان بیس سواد و اغراض
 دین و تقویت ملت و ترغیب بر محبت ایشان با حدیث نقل کرده اند که در میان روای آن
 ضعیف و متروک اند بلکه مظان کذب و وضع اند و ظاهر روایات آن اخبار و آثار در زمان خلافت
 ایشان است و الله اعلم و وفات یافت عباس در خلافت عثمان پیش از مقتل وی بدو سال
 روز جمعه دوازدهم یا چهاردهم که گذشته بود از رجب یا ماه رمضان سنه سی و دو یا سی و سه
 و بود وی رضی الله عنه هشتاد و هشت ساله یا هشتاد و نه ساله و در یافت از آن سی و دو سال
 در اسلام و دفن کرده شد در بقیع و در قبر آمد شریف او را سپرا و عبد الله بن عباس و بود ابن
 عباس نیز عظیم و جلیل مسمی به ترجمان القرآن و ابو الخلفه وی آرند که مادر او ام الفضل چون
 زاید ابن عباس را آورد او را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان شنید و در گوش راست
 و اقامت در گوش چپ و فرمود هر ابو الخلفه را و او ابن حبان و غیره و گفته اند پر کرد اولاد و حق
 ابن عباس زمین را تا آنکه رسیدند در زمان مأمون هشتصد هزار را و مستبعد و هشته شده است
 این خبر را و این کثرت را مگر مراد با اتباع و لواحق دارند و الله اعلم و بود عباس رضی الله عنه
 اصغر اعمام آنحضرت و اسلام نیاورد از اعمام مگر وی و حمزه چنانکه گذشته رضی عنهما اما حدیث
 هر دو قسم اند پداری مادری در مواهب له نیه همعا عدو کرده و چون مثل بر جوانی که در کتب
 احادیث مذکور نشوند نبود الا مجرد اسمی که آنها هم شمانیستند تعرض دیگر آنها واقع نشد

۴۲۹

توضیح

و اما آنحضرت رضا عیسی کی حمزه عم اوست دیگری ابو سلمه بن عبدالاسد زوج ام سلمه مادر او بر نبت
عبدالطلب عمه النبی صلی اللہ علیہ وسلم پیشتر و او ایشان را و آنحضرت را تئیس بار بیچهارم
بشیر سپید پوش مسروح بن ثویبه تفاوت چهار ساله نخست حمزه را و او و بعد از وی آنحضرت
را و بعد از آن بعد المدین عبدالاسد و ابوسفیان بن الحارث ابن عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم نیز از رضاعی آنحضرت است و شیر داد او را و آنحضرت را حلیمه سعدیہ او را و حلیمه سعدیہ را خود
و انوات از وی جاری چون لشکر آنحضرت بر ہوازن غارت آوردند درین میان بنی نضیر ساکنند
گفت من خواہم صاحب شامم و چون قدم آوردند بر حضرت گفت آن بنی نضیر من خواہم تو ام از
رضاع پسر حبیب نبود از صرب او را بدگستر برای وی روی سبک خود امیر شام را بر دست
و شک رفت پشیمان مبارک آنحضرت بیا و آوردن احوال گذشتہ و فرمودم او را اگر دوست میدار
تو اقامت کنی نزد ما بکرمت و محبت باش اینجا و اگر دوست داری کہ باز گردی قوم خود پس خلد و ہم
و انعام کنم ترا گفت می خواہم کہ برگردم بہ قوم خود پس سلمان شد و داد آنحضرت او را سہ بندہ و جاریہ و
شتران و کوسفندان و آمدہ است کہ بی بی حلیمہ نیز آمد نزد آنحضرت و تحقیق اکرام و احسان کرد او را
و ثویبہ جاریہ ابولہب را نیز انعام و اکرام کرد و اختلاف کرده اند در اسلام وی چنانکہ اختلاف کرده اند
در اسلام بی بی حلیمہ و در بقیع قبہ است خرد کہ آنرا قبہ حلیمہ سعدیہ میگویند زیارت میکند آنرا و او را
زوج بی بی حلیمہ نیز اختلاف دارند و ظاہر اسلام آنهاست و ثویبہ را آزاد کرد و ابولہب در وقتی کہ
بشارت داد او را قبول شریف آنحضرت و ازین جهت آمدہ است کہ روز و شب غدا بزار ابولہب
بر میدارند و ثویبہ درمی آمد بر آنحضرت بعد از تزویج خدیجہ رضی اللہ عنہا و اکرام میکرد خدیجہ او را از غنہ
بکندہ و کسوت میفرستہ و تا آنکہ مرد بعد از فتح خیبر بود و حاضر آنحضرت یعنی دایکہ پرورد او را
در کنار خود ام المین حبشہ نام او برکت است غالب آمد بروی کنیت وی حاجرت نام او حبشہ
سید و بجزت بدینہ و بود وی مولاد آنحضرت کہ پیرا شد سید او را از والد شریف وی عبدالمدین بن عبد
و بعضی گفتند از آنہما ز آنحضرت پس آزاد کرد او را ہنگامی کہ تزویج کرد حاتمہ و تزویجش کرد
بعید این زمین عمر را بنی الحارث پس زائید برای او امین یا پتہ کنیت آورد و بر بنی نضیر
تزوج کرد او را بعد عبید بن ہارثہ و زائید برای او اسامہ بن زید را بعد از آن... میفرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم امین اعمی بعد اسی وفات یافت بعد از عمر رضی الله عنه ۳۰ سبت روز و در آن وقت
 خلافت عثمان را روایت کرده است از وی پسرش امین و انس بن مالک و
 طارق بن شهاب و تیمار بنت علی بن سعد بن نیر حضانت میگردید آنحضرت را با مادرش حلیمه
 باب چهارم در ذکر خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهر و الزم خادمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 از مردمان آنس بن مالک بن النضر انصاری قریزی است کنیت او ابو حمزه لقب فتح حاد حسنه و
 و سکون هم وزای و همزه جمله مشهور است که در وی خرافتی است و آنرا فارسی تره تیزگ گویند
 انس از اعمی آورد پس دید آنحضرت او را درین حال پس کنیت کرد او را بان و گفت یا ابو حمزه
 خدمت کردی آنحضرت را ده سال و در وقتیکه آنحضرت به هجرت کرد بمدینه مادر انس او را
 بانظر شریف در آورد و گفت یا رسول الله این پسر من انس در خدمت حضرت باشد پس خدمت
 آنحضرت را ده سال و حاضر بود در سفر و حضر میگوید که هرگز آنحضرت مرا نکند چیزی ایستاد و نگردد و
 چرا چنین کردی و چه چنین کردی او حاضر شد تمامه مشاهد را و اتصال کرد بمصره در خلافت عمر
 تا فقیه گرداند مردم را و وی انحصاری است که مرد در بصره سه شصت و شصین یا اصدی یا اثنین تسعین
 و دعا کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخیر دنیا و آخرت بالتماس مادرش که نزد آنحضرت آمد و گفت
 یا رسول الله این انس خادم تست دعا کن او را پس فرمود آنحضرت اللهم اکثر له ذل و ولد و اولاد و اولاد
 پس میگوید در این چهار که کثرت مال و ولد است و امید میدارم شیوم را که دخول جنت است
 و گفت کثرت مال سجدی شد که مرا انگور زاری است که بار میدهد هر یک سال دو بار و تبا و اگر در هر
 از صد روز از صلب وی یکصد شمش ولد یافتند و کور و باقی امانت در سیده است مرویات
 و در باره وصیت و هبت او و شمش حدیث روایت کرده است از جامع صحابه و روایت کرده و از آنجا
 کثیر از اولاد او اولاد او و غیر ایشان وفات یافت در زمن ولید بن عبد الملک بن مروان و
 غسل داد او را محمد بن سیرین و بود سیرین از موالی وی و جمع شدند بزوی صد و بیست از اولاد
 وی بودند و در آن روز او را انتظار کردند حجاج را که بود مروی را رضی الله عنه با حجاج کلام شد به
 قدرت نهشت حجاج بر ایامی وی از جهت صلاحتی و فضائل خدمتی که بکفرت رسالت داشت
 و دعاها انس که تعلیم کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تقویت آن و غلبه می کرد بر حجاج

باب چهارم در ذکر خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در باره وصیت و هبت او و شمش حدیث روایت کرده است از جامع صحابه و روایت کرده و از آنجا

است

که در رسائل فارسیه آنرا شرح کرده شده است و روایت کرده است ابو هریره که ندیم منسجی
 یکی را مشاهده کرد در نماز گذاردن بر رسول خدا از انس رضی الله عنه و دیگر عبد بن مسعود بن علی
 بن عیینه و فواد الهدلی سادس در اسلام بود صاحب نخلین و سواک و مشکا و عصاره و در مورد سب
 و ساوه زیاده کرده و ذکر مسکا کرده این همه اشیا حواله وی بود رضی الله عنه و چون بر می خواند است
 آنحضرت نخلین در پای مبارک وی کردی و چون نخلی شش نخلین شریفیت از پای مبارک بیرون
 کردی و در آستین خود نگاه داشتی و بودی رضی الله عنه از مقرران در گاه و حاضران گاه بیگاه
 چنانکه مردمان آینده او را از اهل آنحضرت خیال می کردند مناقب فضائل وی بسیار است پس است
 او را این منقبت که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم رضیت الامنی ما رضی به این ام عهد و سخطت
 لها ما سخطت به و وفات یافت به نیه و بعضی بگوید گفته اند سنه ثلثین و ثلثین یا ثلث و ثلثین و بود
 عمر شریف وی شصت و دو سال روایت کرده اند از وی اهل فاء اربعه و غیر ایشان از صحابه و تابعین
 امین بن ام این صاحب مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهید شد در روز دین و دیگر رجبه بن کعب
 اصلی که آب وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترتیب مینمود و از اصحاب صحفه بود و صحبت
 قدیم داشت و ملازمت میکرد در سفر و حضر روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن
 کرده اند از وی جماعه از تابعین و روایت کرد مر او را بخاری یک حدیث توفی ثلثین و ثلثین و بود
 دیگر عقبه بن عامر که اشتر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسفاد سیکشید ذهبی در کاشف او را تعریف
 کرده که صحابی کبیر میر شریف فصیح مفری فزنی شاعر والی گردانیده شد غزوه بحرین رات بمصر و
 گویند که وی والی مصر بود و از جانب معاویه بعد از بهادرش عقبه بن سفیان بستر عزل کرد او را و بر او
 سنه ثمان خمسين روایت کرده است از حضرت و روایت کرده اند از وی از صحابه جابر بن عبد الله بن
 و از تابعین خلق کثیر که ذانی صاحب الاصول و روایت کرده شده است از وی گفته بودم که کشیدم
 من بواسطه آنحضرت اشتر او را در پای از با هماد که پس گفت مرا رسول خدا سوار شو یا خب
 پس بنگد دیشتم من که سوار شدم بر مرکب وی باز رسیدم که محصبت نشود که امتثال آنحضرت
 کنم پس سوار شدم و زود فرود آمدم بستر سوار شد آنحضرت و کشیدم مرکب او را پس فرمود مرا
 آنحضرت ای تعلیم کنم و خبر دهم ترا از بهترین دو سوره که بخوانند آنها را مردم تقمیل یا رسول الله علیه

عبد بن مسعود

پسین بن امین
سبب

عقبه بن عامر

ما رو پر من خدای تو باد فرمود آن دو سوره قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق است
و چون دیدم آن نیت عملی است علیه و سلم که مسرور نشدم باین دو سوره یعنی بجزیت و فضیلت آنها
از سایر سوره قرآنی خصوصاً فاتحه و بقره و همثال آن که افضل و عظیم سوره اند پس فرود آمد
آنحضرت برای نماز صبح و گذارد باین دو سوره نماز صبح با که افضل صلوات است و نگاه کرد بچشم
من و فرمود دیدی یعنی دیدی که نماز صبح باین دو سوره گذاردم زیاده برین چه فضل خواهد بود این
در سفر بود و در سفر خواندن معوذتین در نماز صبح مستنون و مستحب است و حقیقت آنست که بجزیت
و فضیلت این دو سوره در باب استعاذه است که شامل جمیع آفات و بلیات جسمانی در جهان
اند و خواندن در سفر خواندن معوذتین در نماز صبح مستحب است در نماز هم ازین جهت است رواه آنحضرت
و ابوداؤد و ابوالثانی و در روایت احمد آمده که فرمود تعلیم کنم ترا سه سوره در تورات و انجیل
و زبور و فرقان عظیم گفتم بی یا رسول الله پس خوانید مرا قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس و بقره سعد مولی ابوبکر صدیق و بعضی سعید گفته اند و سعد صحیح و شهر است
مرا و صحبت است و بودوی که خدمت میکرد آنحضرت را روایت می کند از وی حسن بصری می گوید
عنه و روایت کرده است مرا و ابن ماجه در سنن خود یک حدیث که گفت سعید پیش آوردم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تشریف بران کردن گرفتند مردم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
قران نکتند و قران دو خرم ما هم خود بن که ذکر الهی بود استیعاب گفته که سعد مولی ابوبکر
گفته است از وی حسن بصری می یافته می شود حدیث وی مگر نزد ابی عامر ابی احرار صالح بن رستم
و او را سعید نیز گویند و سعد اکثر و اصح است حد کرده میشود در اهل بصره و بودوی که خدمت میکرد
پنجبیر صلی الله علیه و سلم من مقدار از احوال وی نوشته اند و هیچ از نسب و نسب وی نوشته اند
الابین متفاری که سعد مولی ابوبکر بکر اشلع بن شریک صاحب را حله آنحضرت صلی الله علیه
و سلم صاحب بر او باب گفته که طهرانی از شیخ بن بداز پیدایش آورده که گفت خبر او را مردم
که اشلع نام داشت گفت بودم من که خدمت میکردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود
آنحضرت ترا می اشلع بر خیز و بار بر بند گفتم یا رسول الله رسید جابت پس خاموش ماند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پس آمد او را جبرئیل آیت سعید پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم

در سفر خواندن معوذتین در نماز صبح مستحب است

در سفر خواندن معوذتین در نماز صبح مستحب است

در سفر خواندن معوذتین در نماز صبح مستحب است

ابو ذر غفاری

بر چیزی ای اشبع تمیم کن پس تمیم کردم پستربار پستربمای وی پس سیر کرد تا گذشت بآبی پس فرمود مرا یا اشبع مس کن باین آب فلد خود را گفت اشبع پس منو تمیم کن ضرب برای روی و ضرب دیگر بر بی یزید تا مرغین دیگر ابو ذر غفاری نام وی جناب پس بن جناده است از اعیان صحابه و زباده ایشان بود و اسلام آورد و بکبر ابعاد و خاصه اخی سلام و تعبد میکرد پیش از بعثت حضرت صلی الله علیه و سلم ذهب او حضرت از خار ذکر است احوال غریبه و مناقب عزیزه وارد و تراجم افتاد میان وی و معاویه درایت الذین یکنزون الذر سب و القصة پس گفت معاویه این در شان اهل کتاب است و نوشت شکایت او را با امیرالمؤمنین عثمان بطلبه عثمان او را از شالم بینه پس فرستاد او را برنده نفتح با و سکون موحده و ذال سجمه موصی است بر سه مرحله از مینه و سکونت کرد روی و وفات یافت در زند احدی و ثلثین و قبل ثلثین و ثلثین و در حدیث گفته علیه الاکثر نماز گذارد بروی عبدالمدین مسعود در وقتی که از کوفه می آمد و گریه کرد بروی گریه در از و گفت انخی و خلیلی مداش و حده و مات و حده بعثت و حده طوبی له و بود با وی چند نفر از انصار و بود با ایشان اثواب و مریدان وی بعد از او روز و در اصحاب گفته که نماز کرد بروی این مسعود برید و پستر قدم آورد چه بنده و مریدان وی در اندک مدت و واقع شد او را نیز با عثمان مثل آنچه افتاد ابو ذر را و قصه آمدن ابو ذر که و اسلام آوردن وی غریب است و در حدیث آمده است که سایه نکره آسمان بار بر بنداشت زمین بر است گوی ترا زالی ذر و آمده است که ابو ذر و سواد عیناید عیسی بن مریم را در عبادتش و در روایتی آمده نسبی که شاد میگردد اند او را که نظر کند بسوی زید عیسی بن مریم باید که نظر کند بسوی ابی ذر و در روایتی کسیکه خواهد که نظر کند بشا بهترین مردم یعنی بن مریم و زهدی بردنسک و در روایتی او بر صدق و در روایتی در خلق و خلق و ابن علی در استیجات آورده که چون حاضر شد وفات ابی ذر گرسبت بروی ام ذر و زوجه وی گفت چه چیز در گریه آورده است ترا گفت چون گریه می که تو در بیابانی از زمین افتاده و نیست مرا با سنگین گم ترا در آن گفت بشارت دهم ترا که شنیدم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می شنیدم که مر جاهد که من در میان ایشان بودم میروم و مردی از شما در بیابانی از زمین حاضر می شود و در بعضی از مسلمانان نیست از آن جماعت هیچ کی مگر آنکه مرد در جماعت قوم خود پس منم و اصدان مر گفت

برو نگاه کن در راه که جماعه میرسد زن گفت چه وقت حضور جماعه هست که جماعه رفتند و راه قطع شد گفت برو بین و خوب نگاه کن پس برآمدم تریلی تا گاه می بینم که می آیند جماعه و بر می خیزند و حال خود را نیز می رانند چون دیدند مرا گفتند یا امته الله چه کسی تو و چه حال داری گفتم مردی از شیطان می میرد و تکفین کنید او را گفتند کیست آنم و گفتم ابو ذر صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتیم پس تعزیت کردند او را با آبا و اجداد خود تا در آمدند بر ابو ذر پس گفت ابو ذر ایشان را بشارت باد شمارا که من شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می فرمود در جماعه را که من در ایشان بودم پیبردم مردی از شما در سیلابانی از زمین حاضر شود بر روی حصا با از مؤمنین و نیست هیچ یکی از ان جماعه مگر آنکه مرد در قوم خود و جماعه خود و بخدا سوگند که در رخ نمی گویم و گفت اگر می بود نزد من یا نزد زن من که گنجی بیش آن میداشت که کفن شود مرا تکفین نمی کردم مگر در ان جماعه و من سوگند می دهم شمارا که تکفین نکند مرا مردی از شما که امیر باشد یا عرف یا برید یا نقیب نبود از جماعه مردی مگر آنکه بود که مباشرت داشت یکی ازین مناسب پس گفت جوانی از انصار من کفن دهم ترا یا عم درین روانی که بر من هست و در جامه که در جامه دان من هست که رسیده است آن با حیات من گفت تو تکفین کن مرا پس تکفین کرد آن انصاری او ایستادند بر روی ایشان و دفن کردند و رضی الله عنهم جميعین و خفر لنا بکرم و برکة عبادة الصالحین آمین آمین و هم صاحب استیجاب میگویند که پرسیدند امیر المؤمنین علی را که در جماعه و حال ابو ذر که چگونه بود فرمود وی مردی است که یاد دارد از علم هر چیزی که آمدند از ان مردم پشتر نیست و سران را بیرون نیاورد و ظاهر نکرد از ان چیز و دیگر هاجر مولی ام سلمه هاجر و صحابه بسیار آمد یکی هاجر بن حبیب که در شکایت انوسه در باب سمع در حدیث آورده و دیگر هاجر بن عقیق که قدم آورد بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت بوالهنا هاجر پس فهمیدند که مقصود حضرت بغیر نام است و دیگر هاجر یکی که در شکایت از وی حدیث آورده ذکر او را درین کتب نمی یابیم دیگر هاجر مولی ام سلمه گفت که خدمت کردیم برای صلی الله علیه و سلم و شمار کرده میشود او را از اهل مصر صاحب استیجاب گفته که در نمی یابیم کما دست که روایت کرده است در نقل رسول الله صلی الله علیه و سلم که اولاد و قبایل بود با هاجر بن زیاد و هاجر بن ابی سرحان بن زیاد و یک هاجر دیگر است که بعنوان هاجر بن حیل من الصفا چند کور است

حاجر

حاجر

اور انہر میگویند کہ روایت کرده است کہ پو و نعل شریف آنحضرت را و قبائل دیگر حجاز میں مسود
 در اصحاب گفته کہ حدوی از صحابہ وہم است دیگر جنین نوپنہن والد عبداللہ مولیٰ ابن عباس بیت
 میگردم آنحضرت را پس بخشید آنحضرت اور ابوم خود عباس بن و در کاشف گفته کہ جنین موسیٰ
 ابن عباس اما در حاشیہ آن از تہذیب نوشتہ جنین والد عبداللہ بن جنین ہاشمی روایت
 کرد از علی اور روایت کرده است مر اور انسانی حدیث واحد در نہی از مصنف روایت کرده است
 از وی ابن عبداللہ گفته کہ محفوظ عبداللہ بن جنین است از علی دیگر نعیم بن ابی رقیہ الاکلی
 نعیم بن ربیعہ بن کعب آملی ذکرہ است اور این بندہ در صحابہ روایت کرد حدیث اور ابوسم
 بن سعد از محمد بن اسحاق از محمد بن عمرو بن عطاء از نعیم بن ربیعہ گفت بودم کہ خدمت میگردم
 پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم دیگر ابو اکمیر ابو لانی آنحضرت و خادم اوست نامش بلال بن
 الحارث شہور است کنیت نزول کرد جنین را و بعضی گفته بلال بن نضر نقل کرده است این را
 ابن عیسیٰ در تاریخ حمص حدیث کرده است کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میگردد شہرت

جنین

نعیم

ابو اکمیر

بیت فاطمہ و علی رضی اللہ عنہما پس میفرمود السلام علیکم اہل البیت انما یرید ان یتذہب
 عنکم الرجس اہل البیت و بطریق تطہیر ذکرہ فی الاستیعاب و در اصحاب از بخاری آورده کہ میفرمود
 ثابت شدہ است صحبت وی و صحیح نیست حدیث وی دیگر ابو نعیم بن فتح مدین مہدی و سکون
 میم اسم وی ایاز است مولی رسول اللہ و خادم وی صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ است
 از وی مغلیم مضموم سو کسر خا و قیل بعثت ابن خلیفہ حدیثی را کہ روایت کردہ اند آنرا
 ابو داؤد و نسائی و ابن ماجہ و در اصحابہ گفته میگویند کہ اسم او ایاز است خادم النبی ذ
 بزیدہ گفته فی شتا اسم او را و مر او را جز یک حدیث و ذکر کردہ است حدیث او را ابن
 خویمہ و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجہ و بغوی از طریق یحییٰ بن الولید حدیثی مغلیم بن خلیفہ حدیثا
 ابو اسح گفت خدمت میگردم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم پس بود چون میخواست کہ غسل کند
 بہشت میداد و ہزار گفتہ نمیدانم حدیث ابو اسح را بخیر این طریقی میگویند کہ گشتہ شد
 وی و دریافتہ نشد کہ چہ شد این سیزوہ تن انداز خادم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ در صحابہ
 مذکور اند و اما زمان یکے ام آہن چہشہ نام او برکت است واللہ اسامہ بن زید و سابقا ذکر کرد

ابو نعیم

ابو اسح

۲۳۴

در آخر ذکر اعمام و عمات تقریب یافت حاجت با عا و نیست و سیاهی کونها ساند از دست اگر چه
والد را از زمین حارثه سفید روی و خوب صورت بود و چون جده حفص همچنین ذکر کرده است در حدیث
در وصفه الاحباب و حرفی بران نیز زوده و چون تفحص کردیم از نام وی و از احوال وی بسیار یافتیم
این نام را تار جوع کتاب الاحباب فی معرفه الصحابه علیها السلام فی الحاقظ الامام ابن حجر العسقلانی افتاد و
ذکر کرده این هم تقریب سی و تکلم کرده در اتحاد و تغایر بعضی بعضی و هیچ کدام معنون باین عنوان یعنی
جده حفص یافته نشد تا رسید بخوله خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت شیخ ابو عمرو گوید که گفت
روایت کرده است از وی حفص بن سعد از پدرش از خوله در تفسیر و انصافی و گفت یعنی ابو عمر
و استناد این حدیث از آنچه اصحاب کرده شود بدان پس شیخ این حدیث را روایت میکند و
میگوید یا خیر ابو بکر بن ابی شیبیه و الطبرانی من طریق ابی نعیم الملائی عن حفص عن ابیه عن امه
و کانت خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم که سگ بچه در آن خانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
در آمد تحت سریر آنحضرت و پس صبح کرد آنحضرت و سخت اندوختن پس رسیدم آنحضرت
را از سبب آن پس فرمود آنحضرت نمی آید مرا جبرئیل علیه السلام و نمی دانم که سبب آن چیست
پس پوشید آنحضرت ردای مبارک خود را و بیرون آمد از خانه شریف و فرمود مرا برو ب خانه را و
جا رو ب ده ایس جا رو ب کردم من خانه را نگاه می بینم که سگ بچه در تحت سریر مرد افتاده است
پس بیرون آمدم او را پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه و حال آنکه می لرزید
بخیله شریف وی و بود چون می در آمد او می میگرفت لرزه اندام او را پس گفت یا خوله مرا تنها
بگذاز یعنی بیرون روزه خانه پس فرمود فرستاد خدا تیغی و الصلحی و ایل ادا می السوره آتی
و گفت کاتب حروف عفا الله عنه که مانند زنجیر است در شکات از این عباس از میوه نه آید
بروایت مسلم باین لفظ که گفت صبح کرد رسول صلی الله علیه و سلم روزی خمرین آمدند که جبرئیل علیه السلام
و عده کرده بود مرا که بیا بی نزد من اشب و نیا ما گاه باشد که بخدا سوگند که و عده خلافت
نمیکند مرا جبرئیل یعنی بی عذر و بی سبب پس عذرا و چه باشد که نیاید پستراقتا و در نفس شریفنا
آنحضرت صلی الله علیه و سلم سگ بچه که افتاده بود زیر خمیه که مرد از پس امر کرده بیرون کردن
آن از تحت خمیه پستراقتا که است مبارک ابی و پوشید عباسی آنرا پس چون شب در آمد ملاقات کرد

۲۳۴

آنحضرت را جبرئیل گیس فرمود آنحضرت یا جبرئیل تحقیق وعده کرده بودی که ملاقات میکنی
تو را شب گفت جبرئیل آری کرده بودم ولیکن مادر منی آیم خاثر را که در وی سگ است نوزده روز
پس امر کرد آنحضرت تقبل کعب استبان منغیر و ترک کرد استبان کبیر را که سگ برای حیاطت آن
مگانه داشته باشند و نگاه داشتن سگ برای شکار و تیر است خانه و کشت و باغ جائز است رواه مسلم
مسلمی امر رافع زوجه ابورافع مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم صحابه است و مولات آنحضرت
و خادم او است صلی الله علیه وسلم و او در سداغیا گفت مسلمی مولاه صفیه بنت عبدالمطلب امره
ابی رافع و میگونیذ مولات آنحضرت بود قابله نبی فاطمه و قابله ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم
غسل داد فاطمه را باز و جنس علی را رضی الله عنهما و حاضر شد خیر را روایت کرد از وی حفصه و ابوعبید
بن علی حدیث حدیث امرة فی برة و روایت کرده شده است از عائشه رضی الله عنها که آمد امراه
ابی رافع مولا پیغمبر صلی الله علیه وسلم شکایت کننده از ابی رافع که میزند و بر پس فرمود آنحضرت
هر ابی رافع را چه کاری میکند وی که میزنی تو او را یا ابارافع گفت ای زانی کند وی مرا یا رسول الله سر بود
بچه ایذ میکند تو او را با مسلمی گفت یا رسول الله ایذ نمی کنم او را چیزی لیکن وی حدیث کرد
در حال نماز پس گفتم بوی یا ابارافع امر کرده است پیغمبر خدا مسلمانان را که چون بیرون آید از ایشان
با وی وضو کنند پس ایستاد که میزند مرد بر پس خند و گریه گرفتن آنحضرت و فرمود یا ابارافع مسلم
امر کرده است ترا که میزنی تو او را و نه شکایت عجیب است از وی نگزاشیده بود حکم نقص نمود
را و مسلمی تعرض کرد بروی بقول خود که گفت یا ابارافع پیغمبر خدا امر کرده است مسلمانان را بوضو
بعد از حدت و ابورافع نیز مولای و خادم آنحضرت است و می بود و حواله او متاع و رحمت سفر حضرت
و بعضی گفته اند که نخست غلام عباس بن عبدالمطلب بود پس خنثید مر آنحضرت را و چون بشارت
داد آنحضرت را با سلام عباس بن آزاد کرد او را و هم او ثابت باز است غالب آمد بروی کنیت او
حاضر شد احدی از خندق را و بعضی گفته اند که بود سلام او پیش از پدر و حاضر شد او را تزویج کرد آنحضرت
او را مولاه خود را پس زانید برای ابورافع میمونه بنت سعد مولاه رسول الله و خادمه وی سلمی بنت
علیه وسلم و روایت کرده از وی حدیث و روایت کرد از زوی جماعه کثیر و حدیث وی نزد ابی شام
است در فضائل بیت المقدس در شدت عذاب قبر در سخن جنی و بول و در باب اللباس و غیر آن

در حدیث

تحتانیہ و مجربہ بود و اور قیہ نبت النبوی صلی اللہ علیہ وسلم و خادم النبوی صلی اللہ علیہ وسلم و روایت کرده است از وی حفیظ و عقبه گفت بودم من که وضو میکنم انیدم من رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکه من بیستادہ ام و وی نشسته و گفت دیدم رسول خدا را که پشت میکرد بیروت خود را و گفت ندیدم رسول خدا را که خضاب میکرد و تا وفات یافت و گفت شنیدم رسول خدا را که میفرمود ترویج کردم ام کلثوم را مگر بوجی تا آسمان این همه مردان و زنان که در موئید لذتیه او کرده است و صاحب روضۃ الاحباب گفته است که در کتاب اہل سیرت و سنت مرد و بار و در زن نظر رسیده پس آنچه باقی ماند از آن نیز ذکر کنیم و آنچه از احوال ایشان معلوم گردید و تیرہ ایچ و با بعد التوفیق یکی طلال کہ مؤذن بود رضی اللہ عنہ فضائل و مناقب او بسیار است و پس است در مناقب او آنچه آمده است کہ آنحضرت فرمود و اسباق اربعۃ انا سابق العرب و بلال سابق کعبۃ الحدیث و گفت عمر ابو بکر

تجدد

سیدنا ائمتنا سیدنا یعنی بلال را و البخاری مات بستمق سنه عشرين وقيل سنه ثمان عشرة وله بضع وستون سنه وقيل سبعون و خدمت نفقات آنحضرت حواله بود و در وقت که بودیان تیز ذکر شریف و کما بیاید و فخر کسرم سکون مجرب و فتح میم تانی و گویند و مجرب حده بجای میم که خواهر زاده نجاشی بود که ذاتی روضۃ الاحباب صاحب استیعاب گفته و در مجرب گفته میشود و مجرب و گفت که او زانی بابی آورد و نام وی مگر زوجه مجرب میم نه غیر آن و گفته به او زاده نجاشی است و او را احادیث است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فخر او از اہل شام است و او معدود است در ایشان اتھی صاحب قاموس نیز بر او زاده نجاشی گفته و در کاشف نیز چنین گفته و گفته او را صحبت است و نزول کرد و بشام و وفات یافت در شام و روایت کرده است از وی جسر بن نفیر و خالد بن معمران و جمعی دیگر و در جامع الاصول گفته و مجرب کبیریم سکون النجا المجمع و فتح الباء الموحدة این بلخ انجاشی خادم النبوی صلی اللہ علیہ وسلم و قیل از مجرب بلیم بل الباء بعد فی الشامین و حدیث فہیم و از آنچه ذکر کرده است کہ معلوم میشود و کقول صاحب روضۃ الاحباب خواهر زاده نجاشی مہو است کبیر بن شدان الخثی بکبیر موحده بصیغہ تصغیر و شدان بن شامین مجرب و شدان یحیی و فخر بن شامین است و در روضۃ الاحباب و در اصحاب گفته کبیر بن شدان و گفته کہ کبیر بن شدان بود و از کبیر کبیریم خدمت میکرد و در پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و او را قصه ایست کہ در ترجمہ شعبان آمده کہ این معده باشد از طریق ابی بکر بن ابی عبد الملک علی بنی و ذکر کرده است کہ کبیر بن شدان کشتن بود

تجدد

تجدد

را در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه پس بر آمد منبر را و فرمود یاد میدهم شمارا خدا را می خواهم
 مردی باشد نزد وی علم این امر و خبر پدرم را بران پس بایستاد بکیرن شدناح و گفت من دانام این
 امر پس گفت عمر کبر بیرون آمد فلان فخر و کیل ساخت مرا بر اهل خود پس آدم بروی بویا قسم این
 یهودی را که میگوید شعث غرة الاسلام حتی خلوت بفرسه لیلة الغمام الا بیاتت پس قتل کردم
 او را پس تصدیق کرد عمر رضی الله عنه قول او را و ابطال کرد دم او را و مراد بجلال همین شعث است
 که بفتارفته بود لشکرهای اسلام و کشته شده بود او را بر او می پس گفت بر او روی یا رغبت داری
 بزوجه بر او خود و دید بان زن مروی را که با او دست برافراش او خواند ابیات را پس کشتند او را و آنکه
 درین ابیات قرار بود از وی که ابیات کرد بروی زمار او و الله اعلم و شریک شریک صحیح بسیار
 که ثابت است روایت در روایت ایشان چندی هستند که اختلاف است در حجت ایشان پنج
 شخصی خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت کرده اند و الله اعلم اسعد بن مالک اموی
 اسعد در صحیح بسیار است اما باین نسب عنوان درین کتب یافته نشد و الله اعلم و ثعلبته بن عبد الرحمن
 انصاری این نیز باین نسبت یافته نشد جز آنکه در استیعاب محمد الرحمن بن ثعلبته انصاری از حدیث
 قطع سرقه مذکور است و الله اعلم خبر بن مالک نتیجیم و سکون رای و همزه و بعضی یکسره را و بیا گفته
 و بعضی جز نبشدهت زای استشهد بایمانه و سالم سالم نیز در صحیح متعدد اند یکی سالم مولی ابی حنیفه
 از فضلالی مولی اخبار صحیح به و کبار ایشان اصل او از فارس است از اصغر و معدود از قرار حدیث
 آمده است اخذ کنید قرار از ابن ام عبد و از ابن کعب و از سالم مولی ابی حنیفه و از معاذ بن جبل و
 امامت میکرد مهاجرین اولین را وی بود در ایشان عمر بن خطاب و ابوسلمه بن عبدالاسد بود عمر
 رضی الله عنه که باقیه میکرد در شای وی شهید شد یوم الیامه در خلافت ابی بکر و دیگر سالم بن
 عبیده اشجی است از ابن حنفیه روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حال آنکه نوجوان بود
 و کیسوی شایست پس عاگرد او را آنحضرت در طهارت کرد و سالم بن فضل بن خورشول خدا صلی الله علیه و سلم
 و دیگر سالم مرویست از صحابه که حجامت کرد آنحضرت را و نوشتید محمد و امیر پس فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم آیا ندانستی که چون همه حرام است و دیگر سالم مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و سالم غیر
 این مذکوریم هست و معلوم میشود که این سالم معدود در حرام نیست و ظاهر همین مینماید که سالم و

شریک

اسعد

حجبه

سالم

سالم

رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و عجب ازین آنست که در ذکر این اسماء فی الجمله تمیزی ذکر کردند که مقصود بوجهی متعین می گشت و طالب التفحص و تتبع آن آسان میشد خصوصاً در اسماء مشترک و سابق بموجوده بن حاطب ابن عبد البر در استیجاب فی آن که سابق خادم پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است از وی حدیث واحد و اختلاف کرده شده است در صحبت آن و میگویند که صحیح نشده است سابق در صحابه و سلمی سلمی و اسماء پیدا نمیشود و مگر سلمه باشد و سلمه بسیار از اولاد ابوسالم و سالم در کائنات است، ابوسالم نام النبی صلی الله علیه وسلم و مولای وی روایت کرده است از وی بن ابی خبیر از قریب گفته ذکر کرده است او را خلیفه در صواب روایت کرده مر او را بن ابی خبیر از ابی از ابی اسلام نام النبی صلی الله علیه وسلم ذکر کرده است و واقع شده است نزد او و او از سابق ناجیه از ابی اسلام روایت کرد و بن ابی موسی در مشق پس گفته که وی خدمت کرده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در استیجاب گفته ابوسلام با شمی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و مولای او ذکر کرده است او را خلیفه در صواب از مولی نبی با شمی بن عبد مناف و روایت کرده است از ابو عقیل از سابق بن ناجیه از ابی اسلام خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم از رسول الله که گفت نیست هیچ بنده که بگوید صبح شام سب بار خست با خدا و با اسلام دنیا و به محمد نبیا مگر آنکه باشد حق بر خدا تعالی کند گرداند او را روز قیامت و نیز گفته ابن عبد البر که گفته در ابوسلام ابوسلامه خطا کرده است اتمی و آنکه در روضه الا حساب گفته ابوسلام سالم او را هم ذکر می یافته نمی شود و احد اعلم بالصواب از عیبه مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که وی سخت برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم طعامی پس فرمود آنحضرت بمه از راع و لوط که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ذراع عیبه روایت کرده است از حدیث را قتاده از شهر بن حوشب از ابو عبیده که قال ابن عبد البر فی الاستیعاب و گفت واقف نشدم بزمام ابو عبیده اتمی و ترمذی نیز در شمائل النبی آورده گفته حدیثنا محمد بن بشیر حدیثنا ابان بن زید عن قتاده عن شهر بن حوشب عن ابی عبید قال طنبج النبی صلی الله علیه وسلم قدر او کان یعجب الذراع و در مشکوٰۃ از ابی رافع آورده از حدیث احمد و در آخر گفته و رواه الدارمی عن ابی عبید و در صواب گفته ابو عبید مولى رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنهای شناخته شده است تا همای ایشان از

پیغمبر

کرده است حدیث او را نزدی در شمالی و داری از طریق شهر بن حوشب از وی در حال رسد
 بر حال صحیح است مگر شهر بن حوشب لغوی گفته که او را صحت است و گفته که حدیث کرد
 مرغیاس از یحیی بن معین که گفت ابو عبید که روایت کرده است از وی شهر که از اصحاب است متقی
 از عبارات این اکابر بظاہر میشود که در حال وی نوعی از ستر و خفا هست که نام او معلوم نیست بخلاف
 ابورافع که مشهور و معروف است و المدائمی و سید و اسامی پسران عارثه در استیعاب مذکور است
 که عارثه سلمی هشت سپرداشت و همه در حیت الرضوان حاضر بودند و اسامی و خراس و ذوب
 و قنار و سلمه و ناکت و عمران و حاضر نشدند در هیچ مشهوری برادران از یک بان بعد و لغوی نیز چنین
 گفته و ایراد کرده اند بر وی اولاد مقرر کنانی الاصابه بجازمت و خدمت میکردند آنحضرت را
 صلوات الله علیه و سلم از میان برادران دو کس بودند اسامی و الیه یحیی بن محمد است که روایت
 کرده است از وی عبد الرحمن بن حریر و کاشف گفته که عبد الرحمن بن حریر تابعی است که
 روایت میکند از ابن مسعود روایت میکند از وی قاسم بن حسان روایت کرد او را ابو داود و
 وقال البخاری لم یصح حدیثه و در اصحاب حدیثی که عبد الرحمن بن حریر از یحیی بن محمد روایت کرده
 آورده است که رسول خدا صلوات الله علیه و سلم گذشت بجا حدیثی که از وی میگردید پس فرمود
 آنحضرت تیر افرازی کنیدی پسران اسمعیل زیرا که بدستی پدر شما یعنی اسمعیل نیز تیر افرازی بود
 الحدیث و تمام در حدیث مشکلت از سلمه بن المارکوع از حدیث بخاری در کتاب الجهاد و
 اعداد الاله الجهاد و ذکر کرده است و جوانی از انصار قریب بسن انس یافتن اسم این جوانی عالی از
 اشکالی نیست نام او ذکر کرده اند تا در اسامی الرجال یافته شود و در جامع الاصول اسامی
 بیان نموده در اینجا هم یافته نشد حدیثی همین ابهام بالتعین نام یافته شود و بالبعد التوفیق و اما
 در روضه الاحباب یازده آورده و پنج از آن که در سوا هب بود نوشته شد بانی بنو لیسیم کی آتیه است
 ز تیر بنیم زای و سکون را و کسر نموده و تشدید قنایه تا در آخر و گیر تصفیه روایت کرده است از
 امت المدین زریقه در سکون و بر دو خانواده آنحضرت از خیره مردی است از سلمی ام رافع گفت که
 رسول خدا را صلی الله علیه و سلم من خیره در وضوی میبونه نیت سعد و آزاد کرد آنحضرت همه ایشان را
 ام عقبه بن است که این زریقه نام آتیه است و المدائمی و ابی ام الربیث و مدی رسول الله صلی الله علیه و سلم

گفت اولم الربا حدیثی در نزول بعد است که می است که در خود را بر آن حضرت تا برود باری شمی که
 قرآن خود را در شکران مخفی نماند که فرزند نمودن لثب و در محبت از آنکه ابو بکر صدیق رضی بود از ریح که در دیار بود این
 قصه را با شما باشد یا بای و گیر و الله اعلم آری جده ثنی بن صالح این نیز خاوره رسول الله است صلی الله علیه و سلم
 جده ثنی بن صالح بن مهران مولی عمر بن حریث در اورانیک حدیث است از حدیث اهل کوفه در او ابو بکر
 بن عباس رضی بن صالح از جده خود را گفت مصافحه کردم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس میم
 کنی را از هم تراز کن مبارک آنحضرت را در بیایدیم این هم بن رسول صلی الله علیه و سلم اگر ای می شود نه میشد و
 صاحب استیجاب و ما مولاه رسول الله گفته نه خاوره و احوال وی در سر امری آنحضرت مذکور شد بلکه پیش از
 نیز در ارسال سبل بلوک نام در نام که مقبوس حد و ریافته بود که شست و در اینجا حکایتی غریب است صاحب
 کرده است از سیم ثابت از انس وایت میکند که مروی تمهم ساخته می شد بار ایام ابی اسمیم اوله رسول الله صلی الله
 علیه و سلم پس فرزند آنحضرت علی رضی الله عنه و برین که در آن اورانیک در او را علی رضی الله عنه نگاه
 دید او را که چاهی فرو آمده است که غسل میکند و مروی نه پس گفت مروا علی برین آبی پس گشت او را
 بدست خود برین آورد نگاه دید او را که مروی خصی است نیست او را الت جماع پس باز آمد علی از کشتن و
 و آمد نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله خوب گفت ابو طلحه و این حال تمامین علم را بیاید انموه بود او را با باره
 انتمی سنا با قریب با ای مقوفش که ششده است که خوابی را نینوید یا ای خود فرستاده بودی همین شمس است
 این جماعتی که را از و این ملک خادم آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوشته اند و حقیقت صحابه همه همان نگاه حاضر
 گاه گویا بود که کبریا متنی که میست میفرمود و این که میفرمودند و در تمامین ششده و در سینه میگوید که علی بن
 ابی طالب بن امیر المؤمنین سید المرسلین بود که در آن دن کاوان که اعظم السور است در دین اسلام ایشان میفرمود
 در آن گمانه نفعات بود و چون دوستی خادم صرف نگاه ششده است و این حدیث در حدیث صحابه است که کوال
 در رضو الشجر بن باب حکیم در ذکر مولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مولی جمع سوره است و معانی بسیار در حدیث
 در حدیث کتب معتبره و در سبب هم چون عمده غیره بار و طیف و این عمده ریل و شیر یک این خست و در حدیث ناصر و
 علم و تابع و همگذانی الفکوس خاصه درین مقام معنی متن است چنانکه در بیان احوال معلوم شود و اسامی
 ایشان است دیدن باره بن شریل بن کعب کلبی منتهی میشود و سبب او بعد از سبب بن نخبه بن ابی
 تخلفان بود اسامی صاحب سوال صلی الله علیه و سلم مولی وی از سابقین و این مولی سعدی نسبت

در حدیث صحابه است که کوال

در حدیث صحابه است که کوال

از بنی امین بن علی بود آورده اند که بیرون آمده بود از روی روزی برای زیارت قوم خود و غارت کرده بود
 گروهی از بنی امین بن حریر قومی در جاهلیت پس گذر افتاد ایشان را بر خانهای بنی امین که قوم نامیده
 بود و برشته بر زمین بر او می دران زمان کودکی بود که الیه قریب بلوغ هفت هشت ساله و
 آورده او را در بازار کاظم که نام باناری است از بازار باوراحیه که در جاهلیت در آنجا خرید و فروخت میکردند
 پس خرید او را حکیم بن خرام بن خولید برای عمه خود خدیجه بنت خولید چهارصد درهم و چون ترویج کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدیجه را بهیبه کرد و خدیجه زید را بوی صلی الله علیه و سلم چون رسید خبر وی بقرن
 حاضر آمد و عارثه و عمه وی کعب آوردند خدیجه را تا او را اخلاص گفتند پس آنچه گردانید او را آنحضرت بیای
 مقام کردن نزد شریف وی بایزید کردن باطنش و اختیار کرد وی پیغمبر اصلی الله علیه و سلم را بپس خود
 آنچه دید از آنحضرت از بزرگواری و رحمت و شفقت و گفت اختیار نمیکند بر تو هیچ کسی را پس بیرون آورد
 آنحضرت او را در مردم و گفت ای مردان گواه باشید که من زید را پس گرفتارم و او پس من هست و ارث
 میکند و از من و ارث میشود من از وی پس خوانده شدند بیرون آمدند در اسلام و نازل شده
 قول وی سبحانه و تعالی ما هم هو الله و گفته شد او را زید بن عارثه و وی اول کسی است که
 اسلام آورد از ذکر در قولی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلان تر بود از وی بدو سال و تقوی بست سال
 و می نوشت وی برای آنحضرت چیزی که تا قبل از آنکه کرد آنحضرت او را بام امین که موالیبت می بود
 پس آمد امین برای وی اسامه را بعد از آن ترویج کرد و زینب بنت جحش را چنانچه گذشت و حاضر شد
 وی پدر را و خندق و حدیبیه و خیبر را و بود وی رضی الله عنه در صحابه از تیر اندازان نامی و استخلاف
 کرد او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که بیرون آمد بر سر بیح و امیر گردانید و هفت سر بر
 و ذکر کرده نشده است در قرآن نام هیچ یکی از صحابه را جز وی در قول و تعالی ظلمت فی زید مناد و طراز
 و چنانکه گفته در بعضی تفاسیر در قول وی سبحانه کلمی السجل لکتاب آمده است که سجل نام مردیست
 از صحابه و موافق او آنحضرت صلی الله علیه و سلم میان وی و میان عم خود زینره بن عبد المطلب
 روایت کرده است از وی پس وی اسامه بن عباس و شهید شد یوم مودت و بود او چهل و شش روز
 روز چنانکه گذشت و بود عمر وی پنجاه و پنج سال و بود برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم زید و دیگر غیر زید
 بن عارثه چنانکه پدید اسامه بن زید بن عارثه فضائل او بسیار است و پس است از فضیلت وی

که اورا احب رسول الله میگفتند و میگفت آنحضرت امام حسن را اورا در کنار و میفرمود خداوند
 من دوست میدارم این هر دو را پس دوست دار تو ایشان را و فرمود کسی که دوست دارد خدا
 و رسول خدا را باید که دوست دارد اسامه را و احوال وی در مواضع از کتاب گذاشته است و
 بود در وقت آنحضرت نوزده ساله و بعضی بست گفته اند و بودت عمروی هفتاد و پنج و در سنه وفات
 وی اختلاف است این عید را گفته که اربع نزد من آن است که وفاتش در سنه اربع و خمسين است
 معاویه بود و بعضی بعد از قتل عثمان گفته و بعضی بعد از قتل علی آورده است کرده اند از وی ابن عباس و عمرو
 بن الزبير ابو عثمان غندی و خلق کثیر رضی الله عنهم همچنین ثوبان بن بکر و یحییٰ بن موهبه و سکون بن مسموم
 و ابی اولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و کنیت او ابو عبیده المدنی و قبیل او عبد الرحمن اولی اربع
 است از سر راه است که موضوعی است میان کعبه و من بعضی گفته اند که از امر است در بنی آدره بود
 پس خرید او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و از او کرد و همیشه در سفر و حضر و در خدمت شریف بود
 ازین عالم و بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم شام رفت و نزول کرد در طبرستان بعد از آن انتقال کرد
 بمصر بنا کرد در وی سرای را و بود وی از کسانی که با او رفتند از رسول خدا احادیث را و او
 که در آنچه با او رفتند رضی الله عنه بود وفات وی در سنه اربع و خمسين روایت کرده اند از وی
 کثیر از البصیر و روایت کرده اند او را را بعد و روایت کرده است ابو داود و از طریق عاصم از ابو
 ثوبان گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که مناسبت کرد برای من که سوال نکند در حق
 مناسبت میسوم من برای وی بهشت را پس نمی کرد ثوبان هیچ کی را چیزی و ابو کثیر مولی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حاضر شد در او همه شاهد را این هشتم گفته که وی از فارس است عمر
 گفته اند از مولدین که و بعضی گفته اند مولدین روض اوس بود خرید رسول خدا و آن را کرد و اوس
 وی سلیم است و ابن حبان گفته اوس و بعضی گفته سلمه وفات او اهل رندی که خلیفه شد
 عمر رضی الله عنه وفات یافت سنه ثلاث و عشرين و بعد از آن حضرت را گفتار پیش ابن ابی
 میخیزد و در سبب آن بعضی گویند که در راهی بود از جانب مدینه که او را بگوشی گفتند و عباد
 میکرد شعری را و بنویس که از عرب که عبادت میکرد شعری را بنویس مختلف کرده بود
 عرب را و در آن چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مخالفت عرب کرد گفتند که این ابی کثیر

بصیر

کثیر

کہ پرتو آید اور میرور یعنی گنتے اندک نسبت بجد است کہ پدید آید آئینه نسبت و سبب است
 کہ خوانده میشود اور ابو کثیر و بعضی گفته اند کہ عمرو بن زید بن اسد البخاری کہ پسر سلمی ام عبدالمطلب
 را ابو کثیر را میگفتند پس آنحضرت را نسبت بوی کردند و بعضی گفته اند کہ پسر رضاعی آنحضرت
 عمارت بن زید بن عبد الغری بن رفاقه السعدی زوج سعدی را ابو کثیر میگفتند پس نسبت
 آنحضرت را بسوی وی ذکر ذکا کفر فی الاستیعاب و النسب بالزمره والنون و السین الممدیة
 و سلسله رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی ابو النسبه گفته اند ابو مسروح نیز گفته اند نصیب
 کنیت و ابو مسروح است و پسر از ولد سمره و مرد در خلافت ابی بکر و گفته است خطیب شام
 او را روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزیکه روایت کرده است موسی بن عقبه
 از ابن شہادت و در حق کسیکه حاضر شد پدید آید شهید شد در آن و گفته است ابو عمر که سبب
 که محفوظ است و همچنین فرموده است ابن اسحق و گفته است واقفی ویدم اهل علم را که با
 میگردند که او حاضر شده است احد را و باقی از بعد از وی و بعضی گفته اند که مردان بعد از پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم در خلافت ابی بکر صدیق و الله اعلم و آمده است که بود النسبه که اذن میگردد
 برای پیغمبر یعنی مردم که می اندازد و اسبندان می نمودند میفرمود حضرت اورا که اذن کنند که نزد
 کلمات الاصابه و صالح که لقب است بشقران بضم شین و سکون قاف مولی آنحضرت اورا
 ذکر است در دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قطینہ آنحضرت را در قبرش رفت در زیر آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم نهاد و خواست که بعد از وی کسی دیگر از یزید و اندازد چنانکه سابقا گذشت این
 گروه بود اورا عبد الرحمن بن عوف و بعضی گفته اند خرید اورا آنحضرت و از او کرد و بعد بعد از
 گفته اند وارث شد اورا آنحضرت از پسر خود با ام ایمن ذکر البغوی و گفته است ابو مشعر که حاضر
 شد پدید آید سهم داده نشد و بود در آن وقت عبد لیکن بود براساسی بعد بر که همه میداد
 بخشید اورا چیزی پس حاصل میداد و این نیز از آنچه حاصل شد دیگران را از قسمت و روایت کرده
 شده است از وی که گفت ویدم آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که متوجه شد بسوی
 خیر الکبیر چهار نماز میگردد و با نماز راجح مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده است
 در صحیحین از حدیث عمر رضی الله عنه و قعه خزان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نسای خود گفت

عمر آدم من بر بالافان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی بود و گفته ام ای رابع استند ان کن
 پس از من بود غلام سیه استند ان یکدیگر حضرت و گویند که آنرا آنحضرت بسیار بود از من و یکی تخمین کرده اند که او
 میزد و بقیاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را نادان میسگفت برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار حال فی الاستبوت
 بسیار و صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم قتل یوم یوم پیاد هو الرعی الذی قتل الغریبون الذین استأنوا
 در رسول الله صلی الله علیه وسلم قطع اییم و در علمم و عمل انعمیم و القاسم فی الحرة و کشته شد در مسافرت
 عاقه گشته ایشان را غریبان و گذشت این احوال و در قطع سبزه سبزه و بودند این استقیاکه قطع
 کرده بودند و دست بسیار در و پای او را و غلامی در خار بار آور زبان وی پس که آنحضرت صلی
 علیه وسلم ایشان آنچه کرده بودند بوی رضی الله عنه چنانکه گذشت ابو رافع اسلام مشهور است
 از میان موالی و گذشت احوال وی در ذکر خدام و ذکر سلمی بعد از دفع زوجه وی و گذشت
 نام او اسلام نامت با نیزه ابراهیم با بر مزار است جزم کرده است بخاری با اسلام مشهور است بکفایت
 ابو موسیبه یضم میم و فتح و او و سکون یا و کسر با صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از مولدین مرتبه
 خرید او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس از او در استیجاب همین مقدار گفت و در اصاب
 گفت ابو موسیبه و گفته می شود او را ابو موسیبه و ابو موسیبه و این قول و اقدی است مولی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم که بود از مولدین مرتبه و حاضر شده عروه مرسیع را و بودندان
 کسانی که می کشیدند در حاشیه را جل او را روایت کرده است از وی عبد الله بن عمرو بن الطمر
 و بود از اقران وی روایت کرده است احمد و دارمی از عبد الله بن عمرو بن العاص از ابی
 موسیبه که گفت در رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا ابو موسیبه به تحقیق من امر کرده شده ام که
 استغفار کنم اهل قبیح را پس بیرون آمد آنحضرت الحدیث بطوله و چون صبح کرد آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم آغاز کرد و در سری که قبض کرد او را خدا می تعالی بدلان ابو البسی رافع نام فی الاصحاب
 مولی البسی صلی الله علیه وسلم کن ال البسی لفتح الموحده و کسر الیها ما تخفیه مراد از کسری است
 در حدیث ابن ماجه از عبد الله بن عمرو گفت گفته ام رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت خدای
 دل تبت و چهار زبان راست گفتار الحدیث و در آخر حدیث آمده که گفته ام شناسم این او صاف
 را که در رافع موسیبه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه شیخ می گوید که این زیادیت است

ابو موسیبه

ابو موسیبه

۲۰

نزد این ماجور روایت کرده است حکیم نرذی در نوادرا لاصول این حدیث را تمام بعضی
 این حدیث را از بورافع گفته اند بعضی از رافع بن خدیج و صواب آنست که از رافع
 است مدعم کبیر میم و سکون وال و فتح عین همتین بنده سیاه بود که اندا کرده بود او را
 بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم رفاه بن زید بن خدیج و اختلاف کرده شده است که آیا
 آنرا کرده او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا بنده مرده جز او مشهور است بخبر که غول
 کرد کلیمی خرد از غنیمت در سید او را تیری بچرخ و کشت که زانی الاصابه بعضی گفته بنده
 سیاه مدعم بود در مشکات ابو بریره آورده که گفت ایداکر مدعی را برای رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم غلامی را گفته می شد او را مدعم پس را شنای آنکه مدعم فرو می آورد بار
 برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم نگاه رسید تیر که دانسته شد اندازد آن پس کشت
 او را پس گفت مردم گوارا بود برای دی بهشت یعنی که در خدمت حضرت جان داد
 شهبه مرد پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کلامه چنین است سوگند خدای که
 بقای ذات من در دست اوست آن کلیمی که گرفت دی روز خیر از غنیمت که قسمت
 کرده نشده بود بر آنمیه مشغله میزبردی پس جوان شنیدند این سخن و مردم باز آوردند
 به جلوی آن یکی و دو ال نیز آنحضرت فرمود این یک دو ال است از آن دو و ال بناش
 متفق علیه رفاه کبیر این زید جدای به بنده سبت است بچندم ابو قبیلہ انچه این
 کتب معلوم میشود که این مدعی است که مدعم را بخد مت شریف فرستاده چنانکه گفته شد
 و اما آنکه ادعوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نمیکرد و در سستیاب رفاه بن زید چون
 جدای را در صحافه کرده و گفته که قدم آورده آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صلح حدیبیه در
 جماعه از قوم خود پس اسلام آوردند و عقد کرد برای دی رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را
 نمود وی با آنحضرت غلام سیاه مدعم نام را که مقتول شد بخبر و الله اعلم بالصواب زید مدعی
 بن بسیار در سستیاب گفته زید مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده است حدیث
 در استغفار در روایت کرد بلال حدیث پدر خود را بسیار بن زید و در اصحاب گفته زید مولی رسول
 دی زید بن بولابالموحده ابولیار او را حدیث است نزد ابی داود و ترمذی از روایت وند

وی بلال بن لیسان بن زید گفت حدیثی را بی عن جدی ذکر کرده است ابو موسی که اسم پدر
 زید بود است بموجوده و گفت این شاہین بود زید بسته در بند پس سید آنحضرت بروی
 و مرغز که پی علی پس آن را ذکر داد و بعضی کتب اسما و الرجال بلال بموجوده بجای بلال و
 حبیب بن عبد العفار مولی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اورا عبد المدین العفار نیز گفته اند
 کرده است از وی سلیمان بن یحییٰ شنیده است از وی و میان ایشان مروی است در اصحاب
 عبد مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دیگر بی نسبت ذکر کرده و گفته که این جبار گفته است
 مرا و صحبت است و ذکر کرده است او را ابن اسکنج را صاحب گفته که ثابت نشده است
 صحت حدیث وی و گفته است بلاوی که گفته میشود که بود رسول خدا را مولی که گفته
 مرا و ابیثیر روایت کرد از وی دو حدیث و اللہ اعلم و سفینه بروزن سکینه ابو عبد الرحمن
 مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی گفته اند موسی ام المومنین آنرا ذکر و او را شتر مار کرد
 که خدمت کند آنحضرت را و سفینه لقب است و در اسم او اختلاف است مهران یا مهران
 یا رومان بضم ر یا اکیان یا فوج و سفینه لقب است از مولد بن اعراب بعضی از انبیا و ائمه
 گفته اند و سبب ابو سفینه آنست که در سفری بود همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مر که از قوم
 او بار برداشتن عاجز آمدی همه را بپشت وی می نهاد و تا برداشت چیز بسیار و پس شمشیر کرد
 آنحضرت او را ب سفینه و باقی نام این نام بروی و چون رسیدند او را نام میگفت نام من همان است
 که آنحضرت سفینه السنام بر من نهاده و بنحو اسم که غیر آن نام بر من باشد و او است را وی حدیث
 الخلاء بعدی میشوند این سنت و گفته شد او را که بنوا میه گمان می بردند که خلافت در ایشان
 است گفت دروغ میگویند بنو الزرقا بلکه ایشان ملوکند شتر الملوک همچنین است در ابتدا انعام و هم
 در دست که روایت کرده است محمد بن المنکدر از وی که گفت سوار شدم یکبار بر سفینه را
 پس شکست سفینه پس سوار شدم بر تخته از آن و انداخت مرا بساحل و افتادم دریا با
 و کم کردم راه را و پیش قدم رسید پس گفتم یا ابا حاش بن سفینه ام مولی رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم پس نمون کرد سر خود را و دفع میکرد مرا بچپوی خود و گفت خود تا آورد مرا بر سر راه و صحیح کرد
 تمییدم که در واقع میکند مرا و ابیت میکند از وی پس آن وی عبد الرحمن محمد و زیاد و غیر هم و با بوری

بموعده مضمومہ سکون و او در آخر از مہل و این آن خصی است کہ خویش را بر قبیل امی و ولد رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ ابد نمود اور اتقون مہلہ ہار چہا کہ گذشت و سابقا گذشت کہ شخص را متمہا متنتہا یہ پس فرمود
 آنحضرت بعلی رضی اللہ عنہ کہ گنبد اور ایون رسید علی رضی بوی دریافت کہ خصی است و حقیقت
 آنحضرت را عرض کرد کہ صاحب صاحبہ کہ روایت کرد ابن مسلم و سلمیہ کرد اور ابو بکر بن
 ابو عبد ربیری ابو روادایت کردہ است ابن عبد الحکم در فتوح مصر بنزد وی از عبد اللہ بن
 عمر و گفت در آمد رسول خدا روزی بر قبیلہ امیہ امیہ پس یافت نزد وی خویش و را کہ قدم آورد
 بود با وی و بود وی کہ بسیاری در آمد برابرہ پس فتاد و نفس شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 از وی چیزی پس برگشت آنحضرت و ملاقات کرد اورا عمر پس دریافت از او وی مبارک
 حضرت پس خیر و آنحضرت اورا برگرفت عمر شمشیر را و در آمد برابرہ و آن خویش می نزد
 بود پس میل کرد بسوی او شمشیر پس برگاہ دید این را کشف کرد از نفس خود بود وی خوب
 کہ نیست در دوران وی چیزی پس برگشت عمر رضی اللہ عنہ بسوی آنحضرت و خبر داد از
 حال او پس فرمود آنحضرت کہ چہ بیک علیہ السلام آمد نزد من و خبر داد کہ خدا تعالی بری گردانید از
 خویش اورا التمت و خبر داد کہ سم و در بطن شریف ماریہ رضی اللہ عنہا نامی است کہ مشاہیر
 مردم است ہمین امر کرد مرا کہ نغمیم اورا پر اسمیم و گفتہ است صاحب صاحبہ کہ قدم آورد با ما
 ہم بسوی مرا و را کہ اسلام آورد و نیک شد اسلام وی انتہی پس عناق کردہ باشد اورا پس
 داخل شد در موالی وی صلی اللہ علیہ وسلم و ابو را بہا بعلی ہم و تغیر را نیز خواندہ اند کہ زانی
 الاصابہ واقدا ابو واقدہ گفتہ ابو واقدہ مولی نبی صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ است اورا ابن مندہ
 و گفتہ کہ روایت کردہ است از وی ز او ان کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ عت
 کرد خدا را پس بین ذکر و ابو اگر چہ ہفتہ نماز روزہ تلاوتی توانی کہ کسیکہ عیبان کند خدا تعالی او را اگر
 بسیار بعد نماز روزہ تلاوت وی از استیجاب قدی آورہ بی لفظ کنیت ہشام و بہتیباب آورد کہ
 ہشام مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ است از وی ابو الزبیر از وی می آید کہ
 نزد آنحضرت آمد و گفت پر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با نیکو داند دست منی لاسن العنی منع نمیکند
 را از ہر کہ خفتہ شہر کند با وی پس فرمود آنحضرت طلاق دہ اورا گفت آن نین خون می دیدم اورا

سفرت نمی توانم کرد فرمود پس تمتع که از وی این لفظ روایت کرد ابن عبد البر استیجاب از وی
 معلوم میشود که سایل همین هشام است و در کفایه آورده و ابوالزبیر نیز هشام مولی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم روایت کرده است که گفت آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله زن وی مدعی کند و
 لاسی را از حدیث در هر دو طریق فاستمیع بهایت این حدیث را در مشکلات نیز آورده از ابن عباس
 روایت ابی داؤد و نسائی همچنین آورده که گفت این عباس رضی الله عنهما که آمد مردی به سوی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم پس گفت او را زنی است که در نمیکند دست لاسی را پس فرمود آنحضرت طلاق
 ده او را گفت بختی من محبت دارم بوی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نگاهدار او را و در
 فاستمیع نیست و گفته اند معنی آنست که نگاه دارد لازم گیرد نگاه باش که فحش نکند و زنا نیندازد و حساب
 مشکوٰۃ که نسائی گفته است که رفع کرده اند این حدیث را بعضی روایان و بعضی نگرده اند و این روایت
 صحیح و ثابت نیست و الله اعلم و بعضی شراح گفته اند که مراد آنست که در نمیکند دست سایل را و هر که میخواهد
 اموال مرا بگیرد و وی منع نمی کند و این معنی خلاف ظاهر عبارت است گفتم من بعد از توفیق که آنحضرت
 این کلام بطریق غصب فرمود و در آنحضرت زجر و تشدید و در انکار بران مرد است یعنی شکایت میکند
 از شاعت حال می طلاق و در هر دو نگاه میداری بر نگاه دار تودانی و این شاعت
 و مقصود حقیقت آنست بلکه تشدید بر وی فافهم و الله اعلم ابو ضمیر و بعضی ضا و معجم و فتح معجم سکون
 سوز نام دارد و بعضی گویند نام او روح به فتح را بن سکر به فتح سین سکون زون فتح و ال مهله را
 این ضمیر زیاد ضمیری بود این چنین ذکر کرده است در رد منته الاصاب همین مقدار گفته و در استیجاب
 می آید ابو ضمیر مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود می که خدا تعالی بر آنحضرت حلال کرده بعضی گفته
 که اسم ابی ضمیر سعید حمیری است گفته است این را بخاری از آل ذمی بن زن او همچنین گفته ابو حاتم
 لیکن گفته سعید حمیری و بعضی گفته اند اسم ابی ضمیر روح بن سندی و بعضی زوج بن شیزاد و اول
 است انشاء الله تعالی و وی حسین بن عبد الله بن ضمیر بن ابی ضمیر و خروج حدیث وی از
 روحی عدا او و عدا او و اول صیغه است بود از عرب پس آن را کرد او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و نوشت بر می می کتاب که وصیت کرد و این کتاب در دست اولاد او است و قدوم آور حسین بن عبد الله
 بن ضمیر کتاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در انصار ابی ضمیر نوشته بود بر مهدی پس مهدی کتاب

بنام